

بررسی

سند امنیت ملی آمریکا ۲۰۲۵

زمستان ۱۴۰۴

مرکز تحلیل
راهبردی و بین الملل



فهرست

صفحه	عنوان
۱	خلاصه‌ی اجرایی
۳	مقدمه
۴	آمریکا در سند امنیت ملی آمریکا - ۲۰۲۵
۵	نگاه آمریکا نسبت به جایگاه خود در سیاست جهانی
۶	اصول و مبانی راهبرد آمریکا در عصر حاضر
۷	اولویت‌های عملیاتی آمریکا در بستر راهبرد کلان این کشور
۸	آنچه که آمریکا از مناطق مختلف دنیا می‌خواهد؟
۹	نقش آمریکا در نظم بین‌المللی در سند امنیت ملی آمریکا - ۲۰۲۵
۹	از رهبری نظم تا بازنگری در بار هژمونیک
۱۰	«America First» به مثابه نشانه بازگشت به درون
۱۰	پایان نقش «اتلس‌وار» و تغییر جایگاه آمریکا
۱۱	نظم جدید: چندقطبی‌شدن بدون پذیرش برابری
۱۱	جمع‌بندی
۱۲	روسیه در سند امنیت ملی آمریکا - ۲۰۲۵
۱۲	اروپا منشا اصلی حضور روسیه در سند
۱۲	اجبار اروپا به تامین امنیت
۱۳	حذف روسیه از پازل انرژی اروپا
۱۴	آینده‌ی تحریم‌های روسیه
۱۵	توقف گسترش ناتو
۱۶	هند از منظر روسیه در سند امنیت ملی آمریکا
۱۶	چرایی جای خالی روسیه در سند
۱۷	چین در سند امنیت ملی آمریکا - ۲۰۲۵
۱۷	مقابله با نفوذ چین
۱۸	دکترین گوام برای همیشه
۱۹	از ژئوپلیتیک قدرت به ژئواکونومیک بقا: تحول جنگ تجاری آمریکا با چین



فهرست

صفحه	عنوان
۲۲	رقابت برسر ریملند، نقش تایوان چیست؟
۲۵	دلالت بر ایران
۲۶	جمع‌بندی
۲۷	رقابت چین و آمریکا در سند امنیت ملی آمریکا - ۲۰۲۵
۲۷	پذیرش چین به عنوان «قدرت همتا»
۲۸	تهدیدهای درک شده از سمت چین نسبت به آمریکا
۲۸	تهدید از بین رفتن موازنه فعلی و تسلط چین بر جهان
۲۹	تهدید استقلال و حاکمیت آمریکا درون مرزهای ملی
۳۰	راهبرد سند در مقابله با چین
۳۱	کاهش بارهای بین‌المللی
۳۲	تقویت بنیان‌های دفاعی و ایجاد دژ منطقه‌ای
۳۲	تقویت بنیان‌های درونی اقتصاد
۳۲	استراتژی «محاصره بزرگ» در عرصه رقابت اقتصادی جهانی
۳۵	رقابت بر سر مناطق نفوذ
۳۸	جمع‌بندی
۳۹	غرب آسیا در سند امنیت ملی آمریکا - ۲۰۲۵





بسمه تعالی

بررسی «سند امنیت ملی آمریکا-۲۰۲۵»^۱

خلاصه‌ی اجرایی

بازگشت به واقع‌گرایی و منافع حیاتی: آمریکا با عبور از آرمان‌گرایی و جهانی‌سازی بی‌قیدوشرط، راهبرد خود را صرفاً بر حفاظت از سرزمین مادری، رفاه اقتصادی و برتری راهبردی متمرکز کرده است.

اصل «صلح از طریق قدرت»: بازدارندگی پایدار در این سند نه از طریق دیپلماسی صرف، بلکه با تکیه بر برتری مطلق در حوزه‌های نظامی، فناوری و اقتصادی تعریف شده است تا رقبا همواره از عواقب تهدید آمریکا در هراس باشند.

حاکمیت کامل بر مرزها و امنیت داخلی: بازپس‌گیری کنترل مرزها در برابر مهاجرت انبوه و حفاظت از امنیت شهروندان در برابر نفوذهای خارجی و داخلی، به عنوان مأموریت اصلی دولت در اولویت قرار گرفته است.

پایان دوران «سواری رایگان» متحدان: متحدان ثروتمند موظف شده‌اند حداقل ۵ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را به هزینه‌های دفاعی اختصاص دهند. در غیر این صورت، آمریکا از نقش «اطلس‌وار» خود در تحمل بارهای امنیتی جهان عقب‌نشینی خواهد کرد.

امنیت اقتصادی و سلطه‌ی انرژی: راهبرد اقتصادی بر پایه‌ی توازن تجاری، بازصنعتی‌سازی داخلی و دستیابی به سلطه در تولید انرژی (نفت، گاز و هسته‌ای) با رد قاطع سیاست‌های تغییر اقلیم استوار است. هدف از این راهبرد، تضعیف رقبا و وابسته‌سازی متحدان است.

احیای حوزه‌های نفوذ با توسل به رهنامه‌ی^۲ مونرو: در نیمکره‌ی غربی، آمریکا به دنبال حذف حضور نظامی و راهبردی رقبایی چون چین و روسیه است تا این منطقه را به حوزه‌ای امن و هم‌راستا با منافع خود تبدیل کند.

تغییر جایگاه به «تنظیم‌گر شبکه‌ای»: آمریکا دیگر خود را ضامن کل نظم جهانی نمی‌داند، بلکه به قدرتی تبدیل شده که کمک‌ها و حمایت‌های خود را مشروط به هم‌سو بودن کشورها با منافع ملی واشنگتن می‌کند.

راهبرد حذف روسیه از اروپا: روسیه به عنوان یک تهدید مستقل در اولویت نیست، بلکه هدف آمریکا توانمندسازی اروپا برای ایستادن روی پای خود، توقف گسترش ناتو و جایگزینی گاز روسیه با صادرات انرژی آمریکا است.

1. National Security Strategy of the United States of America
<https://www.whitehouse.gov/wp-content/uploads/2025/12/2025-National-Security-Strategy.pdf>

۲. دکترین





مواجهه با چین به عنوان رقیب هم‌تراز: با پذیرش این واقعیت که چین به سطح «قدرت هم‌تراز» رسیده، راهبرد آمریکا از رقابت نظامی محض به سمت «محاصره‌ی بزرگ اقتصادی» و کنترل زنجیره‌های تأمین حیاتی تغییر یافته است.

دلالت‌های راهبردی برای ایران: جدای از تهدیدات مستقل ناشی از ایران، سند امنیت ملی آمریکا ایران را به عنوان حلقه‌ای حیاتی در شبکه‌ی قدرت چین درک و معرفی کرده است. از این منظر، فشار آمریکا بر چین، ارزش ژئوپلیتیک ایران را برای پکن افزایش داده و ضرورت اتخاذ یک «بازدارندگی چندلایه و شبکه‌ای» (هم‌کاری با شرکای منطقه‌ای و متحدان نامتعارف) را برای ایران دوچندان کرده است.





مقدمه

«سند امنیت ملی آمریکا ۲۰۲۵» که اخیراً منتشر شد را می‌توان نشان‌دهنده‌ی یک «بیانیه‌ی بازنگری بنیادین» در کل مسیر پیموده‌شده توسط ایالات متحده‌ی آمریکا پس از جنگ سرد دانست. این سند با نقد صریح نخبگان و رهبران پیشین، بر این باور است که تلاش برای سلطه‌ی جهانی، منابع آمریکا را فرسوده کرده و اکنون بازگشت به اصول «اول آمریکا» تنها راه حفظ قدرت ملی است. متن تحلیلی پیش رو به واکاوی این سند می‌پردازد.

ساختار این متن تحلیلی در چند بخش تنظیم شده است: بخش اول (جایگاه و اصول) به بازتعریف جایگاه آمریکا در سیاست جهانی، عبور از نقش «پلیس جهانی» و تمرکز بر واقع‌گرایی و منافع حیاتی (امنیت، رفاه و استقلال) می‌پردازد. بخش دوم (اولویت‌های عملیاتی) محورهای چون بازپس‌گیری کنترل مرزها، پایان دادن به «سواری رایگان» متحدان در هزینه‌های دفاعی و دستیابی به «سلطه‌ی کامل انرژی» را تشریح می‌کند. بخش سوم با عنوان نگاه منطقه‌ای، مطالبات واشنگتن از مناطق مختلف جهان، از جمله احیای «ره‌نامه‌ی^۳ مونرو» در نیم‌کره‌ی غربی، بازدارندگی در آسیا و تغییر رویکرد در قبال اروپا و غرب آسیا را کالبدشکافی می‌کند.

در بخش چهارم (نظم بین‌المللی) مفهوم «اول آمریکا» به مثابه گذار از هژمونی کلاسیک به یک نقش «تنظیم‌گر شبکه‌ای» تبیین می‌شود. بخش پنجم به موضوع روسیه و چگونگی حضور غیرمستقیم این کشور در سند از دریچه‌ی امنیت اروپا، حذف از بازار انرژی و توقف گسترش ناتو می‌پردازد. بخش ششم به چین اختصاص دارد. در این بخش، راهبرد مقابله با پکن از منظر پذیرش آن به عنوان یک «قدرت هم‌تا» و گذار به «ژئواکونومیک بقا» تحلیل می‌شود. و بالاخره، بخش پایانی این متن تحلیلی به دلالت‌های سند امنیت ملی آمریکا برای ایران می‌پردازد و پیامدهای این راهبرد جدید برای جمهوری اسلامی ایران را در قالب مفاهیمی چون «بازدارندگی چندلایه» و نقش ایران در شبکه‌ی قدرت چین بررسی می‌کند.





آمریکا در سند امنیت ملی آمریکا - ۲۰۲۵

در عصر حاضر، آمریکا با بازنگری عمیق در سیاست خارجی خود، به سمت یک راهبرد واقع‌گرایانه و متمرکز بر منافع ملی حرکت کرده است. این رویکرد، فاصله گرفتن از آرمان‌گرایی پساجنگ سردی و جهانی‌سازی بی‌قیدوشرط را نشان می‌دهد که منابع کشور را پراکنده و پایه‌های قدرت داخلی این کشور را تضعیف کرد. در چارچوب «سند راهبرد امنیت ملی ۲۰۲۵» که اخیراً منتشر شده، به جای تلاش برای تسلط ایدئولوژیک بر جهان یا ایفای نقش پلیس جهانی، اولویت مطلق بر حفظ استقلال، امنیت سرزمین مادری، رفاه اقتصادی و برتری استراتژیک قرار گرفته است. در ادامه، این دیدگاه جامع در چهار بخش کلیدی - نگاه آمریکا به جایگاه خود، اصول راهبردی، اولویت‌های عملیاتی و رویکردهای منطقه‌ای - بررسی خواهد شد.

نگاه آمریکا نسبت به جایگاه خود در سیاست جهانی

در سند یادشده، آمریکا منافع حیاتی خود را عمدتاً در حفظ استقلال، امنیت، رفاه داخلی و برتری جهانی خود تعریف می‌کند. این منافع شامل حفاظت از سرزمین، مردم، اقتصاد و شیوه زندگی آمریکایی در برابر هرگونه حمله نظامی یا نفوذ خصمانه خارجی است. با نگاهی جامع مشخص می‌گردد که واشنگتن به دنبال «کنترل کامل مرزها و سیستم مهاجرت، برخورداری از قدرتمندترین نیروی نظامی و بازدارنده هسته‌ای جهان، قوی‌ترین اقتصاد و پایگاه صنعتی، پیشرو بودن در علم و فناوری و حفظ قدرت نرم مبتنی بر باور به عظمت خود» است. همچنین، ثبات نیمکره غربی (بر اساس دکترین مونروئه با استنباط ترامپ) جلوگیری از تسلط قدرت‌های خصمانه بر غرب آسیا، حفظ حوزه ایندو-پاسیفیک آزاد و بازایی اعتماد به نفس تمدنی اروپا از جمله اولویت‌های منطقه‌ای محسوب می‌شوند. طبق سند، منافع بیان شده، نه فهرستی از آرزوها، بلکه دورنمایی واقع‌بینانه و حیاتی تلقی می‌شوند که نادیده گرفتن آن‌ها به قیمت بقای کشور تمام می‌شود.



سیاست خارجی آمریکا بر اساس این دیدگاه، باید کاملاً بر حفاظت از این منافع حیاتی متمرکز شود و از پراکندگی منابع در مسائل حاشیه‌ای یا بی‌ربط پرهیز کند. در این راستا، این نقد بر روند پیشین سیاست آمریکا وارد است که در گذشته، نخبگان سیاست خارجی پس از جنگ سرد با تمرکز غلط بر جهانی‌سازی و تجارت آزاد بی‌قید و شرط، گره زدن سیاست به نهادهای بین‌المللی و اجازه دادن به متحدان برای سوءاستفاده از هزینه‌های دفاعی آمریکا، از این اصل فاصله گرفتند. مسئله آخر نشان می‌دهد که واشنگتن از رفتار متحدان خود، نوعی «سواری رایگان» را برداشت کرده است. به این معنا که در مقابل تهدیدات و خطرات مشترک کل غرب، به شکلی نامتناسب، آمریکا بیشتر از سایرین درگیر مخارج مربوط به مواجهه با این تهدیدات بوده است. این یعنی بقیه متحدان این کشور هم می‌بایست در رفع مسائل مشترک، نقش بیشتری ایفا نمایند در حالی که چنین نکرده‌اند. لذا اکنون سیاست واشنگتن باید مسیر متفاوتی را دنبال کند که در چارچوب زیر استوار باشد: «دادن اولویت مطلق به بازسازی پایگاه صنعتی و اقتصادی داخلی، توقف آسیب‌های خارجی به اقتصاد، کاهش تعهدات نظامی غیرضروری و اجتناب از جنگ‌های بی پایان.» در این راستا سند صراحتاً بیان می‌دارد که به جای تلاش برای تسلط دائمی بر کل جهان یا تغییر رژیم‌های دیگر، فقط زمانی در امور کشورها دخالت شود که مستقیماً منافع حیاتی آمریکا را تهدید کنند.

با این وصف، ادراک نخبگان و سیاست‌گذاران جدید آمریکایی از نظام بین‌الملل، نسبت به گذشته تحول یافته است؛ آن‌ها دیگر به برتری مطلق و دائمی آمریکا بر تمام جهان باور ندارند و آن را نه تنها غیرضروری، بلکه پرهزینه و مخرب می‌دانند. نظام بین‌الملل از نظر آن‌ها جایی است که کشورها باید با یکدیگر همکاری کنند تا جریان‌های بی‌ثبات‌کننده (مانند مهاجرت انبوه) را متوقف کنند، نه اینکه آن را تسهیل نمایند. با این منطق، سعی دولت باید بر این امر معطوف گردد که آمریکا قدرتمندترین بازیگر (در نظم بین‌الملل جدید) باشد، اما نه پلیس جهانی؛ باید از زیرساخت‌های مقاوم، نیروی نظامی بازدارنده و اقتصاد مستقل برخوردار باشد تا هیچ قدرت متخاصمی نتواند آن را تهدید یا به گروگان بگیرد. این ادراک، ذیل بازگشت به اصل «اول آمریکا» است که در آن رفاه داخلی، حاکمیت ملی و امنیت سرزمین مادری بر هر هدف ایدئولوژیک یا جهانی ترجیح دارد.





اصول و مبانی راهبرد آمریکا در عصر حاضر

راهبرد امنیت ملی ۲۰۲۵، بر پایه تعریف متمرکز و محدود منافع ملی استوار است. به ادعای سند، پس از پایان جنگ سرد، تمایل نخبگان سیاست خارجی به گسترش بی‌حد مفهوم «منافع ملی» تا جایی پیش رفت که «تقریباً هر مسئله جهانی را شامل می‌شد»؛ این رویکرد پراکنده، منابع را هدر داد و تمرکز واقعی دستگاه سیاست‌گذاری آمریکا را از بین برد. در راهبرد نوین، تنها منافع حیاتی امنیت ملی - یعنی حفاظت از سرزمین، مردم، اقتصاد و شیوه زندگی آمریکایی - در کانون توجه قرار می‌گیرند. به باور نگارندگان سند، این تمرکز، امکان تخصیص بهینه منابع و جلوگیری از پراکندگی استراتژیک را فراهم می‌کند و اطمینان می‌دهد که سیاست خارجی صرفاً در خدمت بقای بلندمدت آمریکا به عنوان یک دولت-ملت مستقل عمل کند.

در این مسیر، اصل بنیادین دستیابی به صلح «صلح از طریق قدرت» تلقی می‌شود. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که قدرت نظامی، اقتصادی و فناوری بهترین بازدارنده در برابر تجاوز است؛ کشورهایی که از عواقب تهدید آمریکا هراس دارند، از اقدام علیه آن پرهیز می‌کنند. علاوه بر این، قدرت برتر باعث می‌شود دیگر بازیگران بین‌المللی در زمان منازعه به آمریکا به عنوان میانجی یا حامی ظاهر شوند. بنابراین، حفظ قوی‌ترین اقتصاد جهان، پیشرفته‌ترین فناوری‌ها، سلامت فرهنگی و اجتماعی جامعه و توانمندترین نیروی نظامی، نه فقط یک اولویت راهبردی، بلکه لازمه بازدارندگی پایدار و نفوذ دیپلماتیک است.

این راهبرد با گرایش کلاسیک «عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها» هم‌خوانی دارد؛ گرایشی که در اعلامیه استقلال آمریکا ریشه دارد و بر حق برابر و جداگانه همه ملت‌ها تأکید می‌کند. حتی با وجود منافع گسترده جهانی، آستانه مداخله باید بسیار بالا باشد و تنها زمانی توجیه‌پذیر است که تهدید مستقیم و جدی علیه منافع حیاتی وجود داشته باشد. در عین حال، واقع‌بینی انعطاف‌پذیر حاکم است؛ آمریکا روابط مسالمت‌آمیز تجاری با همه کشورها را دنبال می‌کند، بدون تحمیل مدل‌های دموکراتیک یا تغییرات اجتماعی که با سنت‌ها و تاریخ ملت‌های دیگر ناسازگار است. حفظ روابط سازنده با دولت‌های غیردموکراتیک هیچ تناقضی با تشویق متحدان هم‌فکر به رعایت هنجارهای مشترک ندارد.

با این وصف، نگاه کلان به سند مد نظر، بر برتری دولت-ملت به عنوان واحد اصلی سیاست جهانی، دفاع قاطع از حاکمیت ملی، حفظ توازن قدرت منطقه‌ای و جهانی، انصاف در روابط با متحدان، اولویت مطلق کارگر و شهروند آمریکایی و تکیه بر شایسته‌سالاری واقعی استوار است. آمریکا سواری مجانی، عدم تعادل تجاری مزمن و فرسایش حاکمیت توسط سازمان‌های فراملی را تحمل نخواهد کرد؛ همزمان، جلوی سلطه هر قدرت خصمانه‌ای بر مناطق کلیدی را می‌گیرد بدون آنکه منابع خود را برای محدود کردن همه قدرت‌های نوظهور هدر دهد.





اولویت‌های عملیاتی آمریکا در بستر راهبرد کلان این کشور

اولویت‌های راهبردی سند، با هدف پایان دادن به عصر مهاجرت انبوه آغاز می‌شود. در توجیه این اولویت بیان می‌گردد که مهاجرت بی‌رویه و انبوه، منابع عمومی، امنیت مرزها، انسجام اجتماعی و بازار کار داخلی را به شدت تضعیف کرده است؛ از این رو، بازپس‌گیری کنترل کامل مرزها و سیستم مهاجرت به عنوان حق حاکمیتی اساسی یک دولت-ملت، در صدر اولویت‌ها قرار دارد. همزمان، حفاظت قاطع از حقوق و آزادی‌های بنیادین شهروندان - که ریشه در حقوق طبیعی و خدادادی دارد - به عنوان مأموریت اصلی دولت تعریف می‌شود؛ هیچ نهاد داخلی یا خارجی نباید از قدرت خود برای سرکوب آزادی بیان، مذهب، وجدان یا حق انتخاب سیاسی سوءاستفاده کند. این اولویت داخلی با مقابله با محدودیت‌های ضددموکراتیک نخبگان در کشورهای متحد تکمیل می‌شود تا اطمینان حاصل شود که ارزش‌های آمریکایی در روابط خارجی نیز منعکس گردد.

دومین حوزه کلیدی، تقسیم و انتقال بار مسئولیت‌های جهانی است. دوران تکیه انحصاری جهان بر دوش واشنگتن پایان یافته؛ متحدان ثروتمند موظف‌اند حداقل پنج درصد از تولید ناخالص داخلی خود را به دفاع اختصاص دهند و مسئولیت اصلی امنیت منطقه‌ای خویش را بر عهده گیرند. کشورهایی که این تعهد را بپذیرند، از مزایای تجاری برتر، دسترسی به فناوری‌های پیشرفته و تسلیحات مؤثر بهره‌مند خواهند شد. در عین حال، بازتنظیم نظم جهانی از طریق دیپلماسی صلح‌محور ریاست‌جمهوری اولویت دارد؛ توافقی‌های صلح حتی در مناطق دورافتاده، نه تنها ثبات جهانی را تقویت می‌کند، بلکه کشورها را به سمت هم‌راستایی با منافع آمریکا سوق می‌دهد، بازارهای جدید می‌گشاید و بازدهی راهبردی آن به مراتب فراتر از هزینه محدود زمانی رئیس‌جمهور است.

سومین و گسترده‌ترین اولویت، دستیابی به امنیت اقتصادی پایدار از طریق چندین محور هم‌افزا است. تجارت باید بر پایه توازن و متقابل‌گرایی بنا شود، با تمرکز بر کاهش کسری تجاری، حذف موانع صادراتی و مقابله با دامپینگ و شیوه‌های ضد رقابتی؛ در این میان، اولویت مطلق همواره با کارگران، صنایع و امنیت ملی آمریکا خواهد بود. تأمین زنجیره‌های تأمین حیاتی، بازصنعتی‌سازی داخلی از طریق تعرفه‌های هوشمند و جذب سرمایه‌گذاری در بخش‌های حساس، احیای پایگاه صنعتی دفاعی برای تولید انبوه تسلیحات ارزان و پیشرفته و دستیابی به سلطه کامل انرژی (با رد قاطع ایدئولوژی‌های نت‌زیرو و تغییر اقلیم) از ارکان اصلی این امنیت اقتصادی هستند. انرژی ارزان و فراوان نه تنها بازصنعتی‌سازی و برتری در هوش مصنوعی را ممکن می‌سازد، بلکه با افزایش صادرات، متحدان را تقویت و رقبا را تضعیف می‌کند. ناگفته نماند که حفظ و گسترش سلطه بخش مالی آمریکا از طریق بازارهای عمیق، نقدشونده و نوآورانه، ابزارهای قدرتمند امنیت ملی را در اختیار سیاست‌گذاران قرار می‌دهد و نفوذ جهانی ایالات متحده را تداوم می‌بخشد. ادعای سند بر این است که پیگیری این اولویت‌ها، پایه‌ای منسجم برای احیای قدرت ملی و تضمین برتری بلندمدت آمریکا فراهم می‌آورند.





آچه که آمریکا از مناطق مختلف دنیا می خواهد؟

راهبرد واشنگتن در نیمکره غربی بر احیای دکترین مونرو با الحاقیه‌ای قاطع استوار است که برتری آمریکا را بازسازی کرده و حضور رقبای غیرنیمکره‌ای را (مثل چین و روسیه) در حوزه نیروهای نظامی، قابلیت‌های تهدیدآمیز و دارایی‌های استراتژیک ممنوع می‌کند. اهداف اصلی در دو واژه «جذب» و «گسترش» خلاصه می‌شود: جذب شرکای فعلی برای کنترل مهاجرت غیرقانونی، قاچاق مواد مخدر و بی‌ثباتی و گسترش حوزه نفوذ تا آمریکا شریک انحصاری منطقه باشد. این راهبرد با بازتنظیم حضور نظامی (کاهش در مناطق کم‌اهمیت و افزایش در نیمکره برای کنترل مرزها و مسیرهای دریایی)، تقویت نیروی دریایی و گارد ساحلی، استفاده قاطع از نیروی مرکبار علیه کارتل‌ها و اولویت دیپلماسی تجاری همراه است. تجارت متقابل، تقویت زنجیره‌های تأمین داخلی نیمکره، شرطی کردن کمک‌ها به قطع نفوذ خارجی متخاصم، و حمایت مالی دولتی از سرمایه‌گذاری شرکت‌های آمریکایی، ابزارهای اصلی برای بیرون راندن رقبا و تبدیل منطقه (نیمکره غربی) به حوزه‌ای امن، ثروتمند و هم‌راستا با منافع آمریکا هستند.

در آسیا، راهبرد بر حفظ هند-اقیانوسیه آزاد، متعادل‌سازی روابط اقتصادی با چین، و بازدارندگی قوی برای جلوگیری از جنگ تمرکز دارد؛ معکوس کردن فرضیه اشتباه دهه‌های گذشته مبنی بر ادغام چین در نظم لیبرال از طریق تجارت، اکنون با تأکید بر عدالت و متقابل‌گرایی، حفاظت از زنجیره‌های تأمین و مقابله با یارانه‌های غارتگرانه و دزدی مالکیت معنوی پیگیری می‌شود. همکاری با متحدان پیمانی و تقویت روابط با هند و «کوآد»^۴، سرمایه‌گذاری در فناوری‌های پیشرفته نظامی و تشویق شرکا به دسترسی بیشتر به تأسیساتشان، پایه‌های بازدارندگی در برابر تجاوز به تایوان و کنترل دریای چین جنوبی را تشکیل می‌دهند. در اروپا، اولویت احیای اعتماد به نفس تمدنی، پایان جنگ اوکراین از طریق مذاکره، کمک به خودکفایی دفاعی قاره، حمایت از احزاب میهن پرست و باز کردن بازارها به روی آمریکا است تا از محو تمدنی اروپا جلوگیری شود. در غرب آسیا، با تضعیف ایران و پیشرفت پیمان‌های ابراهیم، منطقه، به حوزه سرمایه‌گذاری و شراکت تبدیل می‌شود. در این ساختار جدید، منافع حیاتی آمریکا محدود به جلوگیری از تسلط دشمن بر منابع انرژی، باز ماندن گذرگاه‌ها، مهار تروریسم و امنیت اسرائیل است. در آفریقا، راهبرد از مدل کمک‌محور، به تجارت و سرمایه‌گذاری محور تغییر یافته و بر همکاری با کشورهای منتخب برای حل منازعات، توسعه انرژی و مواد معدنی حیاتی و بهره‌برداری سودمند دوجانبه بدون تعهدات بلندمدت نظامی تمرکز دارد. این رویکرد منطقه‌ای، منسجم و واقع‌گرایانه، منابع آمریکا را بر حفاظت از رفاه داخلی و برتری جهانی متمرکز می‌سازد.





نقش آمریکا در نظم بین‌المللی در سند امنیت ملی آمریکا - ۲۰۲۵

انتشار راهبرد امنیت ملی ایالات متحده در نوامبر ۲۰۲۵ را نباید صرفاً یک سند سیاست خارجی، بلکه نوعی «بیانیه بازنگری» تلقی کرد. این سند، برخلاف بسیاری از راهبردهای پیشین، از همان آغاز به نقد صریح مسیر طی شده پس از جنگ سرد می‌پردازد و تلاش می‌کند نشان دهد که مشکل آمریکا نه فقدان قدرت، بلکه «خطای راهبردی در تعریف نقش خود در جهان» بوده است. در چنین چارچوبی، مفهوم «America First» دیگر صرفاً یک شعار سیاسی نیست، بلکه به ستون فقرات بازتعریف جایگاه آمریکا در نظم بین‌المللی تبدیل می‌شود. پرسش محوری این یادداشت آن است که آیا این بازتعریف، در منطق خود اسناد راهبرد امنیت ملی، نشانه‌ای از افول هژمونیک آمریکا و گذار به نظم جدید است یا صرفاً تلاشی برای اصلاح شیوه اعمال قدرت.

از رهبری نظم تا بازنگری در بار هژمونیک

در اسناد راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵، نقش آمریکا به‌طور صریح با مفاهیمی چون «رهبری جهانی» و «شکل‌دهی به نظم بین‌المللی قاعده‌محور» تعریف می‌شود. در این اسناد، حتی زمانی که از توزیع قدرت یا ظهور بازیگران جدید سخن می‌رود، پاسخ راهبردی آمریکا «رهبری هوشمندانه‌تر» است، نه کاهش تعهد. منطق مسلط این دوره آن است که نظم بین‌المللی بدون رهبری فعال آمریکا یا فرو می‌پاشد یا به دست بازیگران نامطلوب می‌افتد. این چارچوب تا حد زیادی در راهبرد ۲۰۲۲ نیز حفظ می‌شود. سند ۲۰۲۲ تأکید می‌کند که جهان وارد رقابتی برای «شکل‌دهی آینده نظم بین‌المللی» شده و آمریکا باید در رأس این رقابت بایستد. در این نگاه، تغییر نظم به معنای ضرورت افزایش کارآمدی هژمونی است، نه تجدیدنظر در اصل آن. اما راهبرد ۲۰۲۵ نقطه گسست محسوب می‌شود. این سند صراحتاً پروژه «سلطه دائمی آمریکا بر جهان پس از جنگ سرد» را «نامطلوب و ناممکن» توصیف می‌کند و نخبگان سیاست خارجی آمریکا را به «بیش‌برآورد توان کشور برای تحمل بارهای جهانی دائمی» متهم می‌سازد. این گزاره، در منطق خود سند، به معنای اعتراف به محدودیت‌های ساختاری پروژه هژمونیک پیشین است؛ محدودیت‌هایی که نه صرفاً ناشی از رقبا، بلکه محصول فرسایش داخلی (اقتصادی، صنعتی و اجتماعی) معرفی می‌شوند.



«America First» به مثابه نشانه بازگشت به درون

در سند ۲۰۲۵، «America First» به عنوان اصل راهنمای سیاست خارجی تعریف می‌شود: سیاست خارجی باید صرفاً بر حفاظت از «منافع حیاتی» متمرکز باشد و هر چیزی که خارج از این دایره است، ولو ارزشمند، نباید بار راهبردی ایجاد کند. این تأکید بر اولویت‌گذاری، به طور مستقیم به کاهش دامنه تعهدات جهانی می‌انجامد. نکته کلیدی آن است که سند، «بازگشت به درون» را نه به عنوان انزواطلبی، بلکه به عنوان پیش‌شرط حفظ قدرت تعریف می‌کند. در روایت سند، جهانی‌سازی، تجارت آزاد و وابستگی متقابل کنترل نشده، پایگاه صنعتی و طبقه متوسط آمریکا را تضعیف کرده و در نتیجه بنیان قدرت هژمونیک را فرسوده است. بنابراین، تمرکز بر مرزها، صنعت، انرژی و اقتصاد ملی، اقدامی دفاعی در برابر افول تلقی می‌شود. از این منظر، «America First» حامل یک گزاره مهم درباره نظم بین‌المللی است: آمریکا دیگر حاضر نیست هزینه‌های نظم موجود را بدون بازگشت مستقیم به منافع ملی خود بپردازد. این خود، نشانه‌ای از فاصله گرفتن از نقش کلاسیک «تک قطبی هژمونیک» است.

پایان نقش «اطلس‌وار» و تغییر جایگاه آمریکا

یکی از صریح‌ترین عبارات سند ۲۰۲۵، اعلام پایان دوران «نگه داشتن نظم جهانی بر دوش آمریکا مانند اطلس» است. در ادامه، سند از ایجاد یک شبکه «تقسیم بار» سخن می‌گوید که در آن متحدان باید مسئولیت اصلی مناطق خود را بر عهده بگیرند و آمریکا نقش «هماهنگ‌کننده و پشتیبان» را ایفا کند. این تغییر نقش، از منظر تحلیل نظم، بسیار معنادار است. در نظم هژمونیک کلاسیک، آمریکا ضامن نهایی امنیت، تجارت و ثبات است. اما در نظم مطلوب سند ۲۰۲۵، آمریکا به جای ضامن، به «تنظیم‌گر» و «شرط‌گذار» تبدیل می‌شود: کمک اقتصادی، دسترسی به بازار، فناوری و حمایت امنیتی، همگی مشروط به هم‌راستایی با منافع آمریکا تعریف می‌شوند. این جابه‌جایی، در ادبیات افول، لزوماً به معنای کاهش قدرت مادی نیست؛ بلکه به معنای کاهش تمایل و مشروعیت داخلی برای ایفای نقش هژمون تمام‌عیار است. خود سند تأکید می‌کند که آمریکا همچنان از نظر اقتصاد، دلار، فناوری و قدرت نظامی در موقعیت ممتازی قرار دارد. اما هم‌زمان می‌پذیرد که این مزیت‌ها بدون تمرکز داخلی و محدودسازی تعهدات، پایدار نخواهند ماند.



نظم جدید: چندقطبی شدن بدون پذیرش برابری

راهبرد ۲۰۲۵ اگرچه از «سلطه جهانی» فاصله می‌گیرد، اما به هیچ وجه از هدف جلوگیری از «سلطه دیگران» دست نمی‌کشد. اصل «توازن قدرت» در سند تصریح می‌کند که آمریکا نمی‌تواند اجازه دهد هیچ قدرتی در سطح جهانی یا حتی منطقه‌ای به حدی مسلط شود که منافع آمریکا را تهدید کند. در نتیجه، نظم نوین مورد نظر سند، نظم چندقطبی هم‌تراز نیست. بلکه نظمی است که در آن چند مرکز قدرت وجود دارند، اما آمریکا با ابزارهای ژئواکونومیک، فناوریانه و نهادی، جایگاه تنظیم‌گر برتر را حفظ می‌کند. این همان نقطه‌ای است که «افول هژمونیک» در معنای کلاسیک (کاهش قدرت) با «تحول هژمونی» (تغییر شکل اعمال قدرت) جایگزین می‌شود.

جمع‌بندی

خوانش متن محور اسناد راهبرد امنیت ملی آمریکا نشان می‌دهد که «America First» در سند ۲۰۲۵، بیش از آن که نشانه پذیرش صریح افول قدرت آمریکا باشد، اعتراف به ناپایداری نقش هژمونیک پساجنگ سرد است. آمریکا در این سند، از پروژه «نظم‌سازی پرهزینه و فراگیر» عقب می‌نشیند، دامنه تعهدات خود را محدود می‌کند و بر بازسازی داخلی تمرکز می‌گذارد؛ امری که در ادبیات نظم، به معنای گذار از هژمونی کلاسیک به یک نقش تنظیم‌گر شبکه‌ای است. بنابراین، تغییر نظم در منطق این اسناد نه به معنای پایان نقش آمریکا، بلکه به معنای پایان یک نوع خاص از رهبری جهانی است. آمریکا می‌کوشد با «بازگشت به درون»، از افول جلوگیری کند؛ اما همین بازگشت، به طور ناخواسته نشانه‌ای از دگرگونی نظم و کاهش تمایل به هژمونی تمام‌عیار به شمار می‌آید.



روسیه در سند امنیت ملی آمریکا - ۲۰۲۵

سند امنیت ملی آمریکا به عنوان یکی از اسناد اساسی و نقشه‌ی راهی برای سیاست خارجی دولت‌های آمریکا محسوب می‌شود. این سند همواره به مسائل اصلی و کلان امنیت ملی آمریکا از منظر واشنگتن می‌پردازد و می‌توان تهدیدات اصلی از منظر آمریکا را در این سند مشاهده نمود. با این حال سند امنیت ملی آمریکا-۲۰۲۵ دارای تمایزات خاصی نسبت به حداقل سه سند امنیت ملی پیش از خود است. از جمله در این سند بخش خاصی به روسیه تعلق نگرفت و بسیار کمتر از پیشینیان خود به روسیه پرداخته است.

این در حالی است که در اسناد دوران باراک اوباما، دولت اول دونالد ترامپ و دولت جو بایدن، روسیه همواره به عنوان یک تهدید شناخته می‌شد و گاه جایگاه نخست یا دوم دشمنان آمریکا را به خود اختصاص داده است. اما در سند جدید، روسیه جایگاه چندانی ندارد و به طور مستقل به آن پرداخته نشده است. با این حال سند به شکلی غیرمستقیم به مسائلی می‌پردازد که روسیه را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

اروپا منشا اصلی حضور روسیه در سند

در سند امنیت ملی ۲۰۲۵، اروپا به عنوان یکی از متحدان مهم آمریکا در نظر گرفته می‌شود. از این رو جنگ روسیه و اوکراین، تخاصم و جدایی روسیه و اروپا و ناتو به عنوان مسائل مهم اروپا، پای روسیه را به سند گشوده است. مسائل امنیتی و انرژی اروپا مهمترین بخش سند در ارتباط با روسیه است.

اجبار اروپا به تامین امنیت

سند اشاره می‌کند که روسیه همچنان در اذهان اروپایی به عنوان یک تهدید آشکار است. اما از اروپا می‌خواهد خودش با این تهدید بزرگ مواجه شود. در چند نقطه از بروکسل و دیگر قدرت‌های اروپایی خواسته شده است تا با توجه به ظرفیت‌های اقتصادی و زیرساختی، مسئولیت امنیت در منطقه‌ی خود را بپذیرد. در بخشی از سند آمده است: «ما در میان متحدان و شرکای فراوان خود، ده‌ها کشور ثروتمند و پیشرفته را به حساب می‌آوریم که باید مسئولیت اصلی مناطق خود را بر عهده بگیرند و سهم بسیار بیشتری در دفاع جمعی ما داشته باشند»^۵

۵. We count among our many allies and partners dozens of wealthy, sophisticated nations that must assume primary responsibility for their regions and contribute far more to our collective defense.





بدین ترتیب به وضوح واشنگتن از دوستان اروپایی خود نیز می‌خواهد تا امنیت منطقه‌ی خود را تامین کنند و در این مسیر آمریکا نقش هماهنگ کننده و پشتیبان مناطق مختلف را ایفا خواهد نمود. این موضوع به طور آشکار در انتهای بخش اروپا در سند، تکرار و مورد تاکید قرار گرفت. در بخش اهداف آمریکا برای اروپا آمده است:

«توانمندسازی اروپا برای ایستادن روی پای خود و فعالیت به عنوان گروهی از کشورهای مستقل همسو، از جمله با بر عهده گرفتن مسئولیت اصلی دفاع از خود، بدون تسلط هیچ قدرت متخاصمی»^۶

از سویی دیگر متن اشاره دارد که اروپا به جز در حوزه‌ی سلاح هسته‌ای تماماً بر روسیه برتری دارد. همچنین باید به احیای پایگاه دفاعی-صنعتی خود نیز بپردازد. معنای این امر برای روسیه آن است که از این پس اروپا را به عنوان رقیب یا دشمن اصلی خود در مناطق غربی خود مشاهده خواهد کرد و نقش آفرینی مستقیم آمریکا کاهش خواهد یافت. در این بین آمریکا نقش مهمی را در بازگرداندن ثبات استراتژیک در روابط روسیه و اروپا را دارد تا از گسترش جنگ جلوگیری کرده و تثبیت اقتصادی اروپا را رقم بزند. همچنین امنیت و بازسازی اوکراین را تامین نماید. با این حال سند اشاره می‌کند که بخشی از هدف آمریکا در اروپا «ایجاد کشورهای سالم اروپای مرکزی، شرقی و جنوبی»^۷ خواهد بود. بدین ترتیب به نظر می‌رسد همچون دوران پساجنگ سرد، رقابت قدیمی در کشورهای شرق اروپا از جمله مولداوی، صربستان، مجارستان، اسلواکی، رومانی، بلغارستان و حتی اوکراین میان روسیه و غرب تداوم خواهد داشت.

حذف روسیه از پازل انرژی اروپا

در بخش‌های دیگری سند اشاره دارد که آمریکا قصد دارد سلطه‌ی خود در انرژی‌هایی نظیر «نفت، گاز، زغال سنگ و هسته‌ای» را باز یابد.^۸ از سویی سیاست «گسترش صادرات خالص انرژی»^۹ به عنوان هدف واشنگتن در سند آمده است. همچنین در بخش دیگری از سند از انتقال کارخانه‌های آلمانی به چین و استفاده از گاز ارزان روسی ابراز نگرانی نموده است.

بدین ترتیب قابل درک است که واشنگتن به اروپا به عنوان یکی از مقاصد صادرات انرژی خود می‌نگرد و از انتقال ظرفیت تولید اروپا به دیگر نقاط رضایت ندارد. موضوعی که نشان می‌دهد بازگشت انرژی روسیه به پازل انرژی اروپا امری نامطلوب برای آمریکا تلقی می‌گردد و واشنگتن به دنبال حذف این رقیب قدرتمند است. اقدامی که با جنگ اوکراین محقق شده است و اکنون واشنگتن به دنبال حفظ این موقعیت است.

۶. Enabling Europe to stand on its own feet and operate as a group of aligned sovereign nations, including by taking primary responsibility for its own defense, without being dominated by any adversarial power;

۷. Building up the healthy nations of Central, Eastern, and Southern Europe

۸. Restoring American energy dominance (in oil, gas, coal, and nuclear) and reshoring the necessary key energy components is a top strategic priority.

۹. Expanding our net energy exports



آینده‌ی تحریم‌های روسیه

همانگونه که اشاره شد، در سند امنیت ملی آمریکا روسیه در تقابل با اتحادیه اروپا آورده شده که محور آن جلوگیری از ایجاد مجدد جنگ و ثبات استراتژیک بین اروپا و روسیه است. اما نکته مهم در مورد راهبرد آمریکا برای رسیدن به این هدف است. به نظر می‌رسد آمریکا رسیدن به این هدف را با دو راهبرد پیگیری می‌کند؛ راهبردهایی که در آن روح کلی سند امنیت ملی آمریکا یعنی دکترین مونروئه به روایت ترامپ در آن رعایت شده. راهبرد اول تکیه بیشتر اروپا به خود و تبدیل شدن به یک متحد قوی برای آمریکاست.

اگر از منظر تحریم به ماجرا نگاه کنیم به نظر می‌رسد این موضوع در مورد تحریم نیز صادق است. آمریکا در دوره ترامپ تنها دو اقدام تحریمی علیه روسیه انجام داده است. یکی از این اقدامات اعمال تعرفه بر هند و دیگری اعمال تحریم بر دو شرکت بزرگ نفتی روسیه بود. نکته مهم در مورد هر دو اقدام این است که این اقدامات به نوعی اقدامات راهبردی بوده‌اند و منشأ یک اتفاق جدید قرار گرفتند. اما آمریکا مسئولیت ادامه مسیر و استفاده از این ابزار را متوجه اروپا می‌داند. چه از نظر افزایش سطح تحریم و چه اعمال تعرفه بیشتر بر کشورهای همکار روسیه نظیر چین.

راهبرد دوم آمریکا برای رسیدن به هدف، کاهش وابستگی و همکاری اروپا با روسیه و چین است. این رویکرد که قبلاً نیز در قانون «پسا» آمریکا نیز مورد توجه قرار گرفته بود و با جنگ روسیه و اوکراین تعمیق پیدا کرد، در سند امنیت ملی آمریکا نیز خودش را نشان می‌دهد. از طرف دیگر این سند به افزایش و احیای صادرات انرژی آمریکا در موارد متعدد تاکید دارد که در بخش‌های پیشین به آن‌ها اشاره شد. موضوعی که در بخش «حذف روسیه از پازل انرژی اروپا به آن پرداخته شد.

با بالا گرفتن جنگ روسیه و اوکراین و کاهش واردات انرژی اروپا از روسیه در اثر تحریم‌ها، آمریکا به یکی از مهم‌ترین صادرکنندگان انرژی به اروپا تبدیل شده است. به طوری که براساس آمار در سال ۲۰۲۱ سهم روسیه در مجموع واردات گاز روسیه ۴۵ درصد و سهم آمریکا تنها ۵.۵ درصد بود، این درحالی است که در سال ۲۰۲۴، سهم روسیه به ۱۱ درصد کاهش یافت و سهم آمریکا به ۱۶.۵ درصد افزایش پیدا کرد. این موضوع در مورد سایر حوزه‌های انرژی نیز تقریباً صادق است. بنابراین هم از جهت آسیب‌پذیری کمتر اروپا به عنوان متحد آمریکا و هم از جهت نگاه سند به افزایش صادرات انرژی آمریکا به نظر می‌رسد عدم وابستگی اروپا به روسیه در ایجاد ثبات در اروپا به نسبت با روسیه برای آمریکا اهمیت دارد.

۱۰. روزرسانی تحلیل ساختاری تحریم‌های غرب علیه روسیه، سیدحامد ترابی، آیساستر؛





این موضوع نشان می‌دهد که آمریکا همچنان نتیجه تحریم‌های اعمالی علیه روسیه بعد از جنگ روسیه و اوکراین را دنبال خواهد کرد. در واقع براساس چشم‌اندازی در سند طراحی شده است، ثبات استراتژیک اروپا در مقابل روسیه در گرو قوی شدن اروپا و کاهش وابستگی‌های اروپا به روسیه و تبدیل شدن به یک متحد قوی البته ذیل هماهنگی و راهبردی آمریکا است. لذا به نظر می‌رسد حتی در صورت پایان جنگ اوکراین که از اهداف سند امنیت ملی آمریکا ۲۰۲۵ است، روابط اقتصادی بین روسیه و غرب و مشخصاً اتحادیه اروپا به حالت گذشته برنگردد. بنابراین به نظر می‌رسد تحریم‌های اعمالی غرب علیه روسیه اگرچه ممکن است به دلیل توافق برای پایان جنگ کاهش پیدا کند، اما به صورت زیرساختی و کامل از بین نمی‌رود.

توقف گسترش ناتو

اما شاید یکی از نقاط مهم متن از منظر روسیه را مطالب مرتبط با ناتو تشکیل می‌دهد. سند اشاره می‌کند بایستی این تصور که ناتو یک اتحاد در حال گسترش است پایان یابد. هرچند نمود واقعی این گزاره همچنان در سیاست خارجی آمریکا و حتی ناتو نیز قابل مشاهده نیست. اما شاید بتوان گفت این گزاره را واشنگتن با هدف اطمینان خاطر مسکو نسبت به عدم عضویت اوکراین در ناتو ذکر کرده است. به خصوص آن که سند در بحبوحه‌ی مذاکرات اوکراین منتشر می‌شود.

با این حال این نکات مذکور در بالا به معنای رهاسازی کامل اروپا در برابر روسیه نیست بلکه به معنای افزایش نقش اروپا در تامین امنیت منطقه‌ی اروپا است. در سند اشاره شده است که آمریکا به حمایت از اروپا ادامه خواهد داد تا آزادی و امنیت خود را حفظ نماید و جایگاه تمدنی و هویت غربی خویش را بازیابد. این موضوع در سند بدین شکل گفته شده است:

«ما می‌خواهیم از متحدان خود در حفظ آزادی و امنیت اروپا حمایت کنیم، در عین حال که اعتماد به نفس تمدنی و هویت غربی اروپا را احیا می‌کنیم؛»^{۱۱}

با این حال تفاوت این دوره با دوران پیشین در این است که اروپا باید نقش بیشتری را ایفا کند تا با آمریکا برای جلوگیری از تسلط «هر دشمنی» بر اروپا مشارکت نماید. این موضوع به طور آشکار مورد اشاره قرار گرفته است. در سند گفته شده:

«هدف ما باید کمک به اروپا برای اصلاح مسیر فعلی‌اش باشد. ما به یک اروپای قوی نیاز داریم تا به ما در رقابت موفقیت‌آمیز کمک کند و با ما هماهنگ باشد تا از تسلط هر دشمنی بر اروپا جلوگیری کند.»^{۱۲}

۱۱. We want to support our allies in preserving the freedom and security of Europe, while restoring Europe's civilizational self-confidence and Western identity

۱۲. Our goal should be to help Europe correct its current trajectory. We will need a strong Europe to help us successfully compete, and to work in concert with us to prevent any adversary from dominating Europe



در نتیجه قابل مشاهده است که آمریکا، اروپا را در برابر روسیه تنها نخواهد گذاشت بلکه نقش پایتخت‌های اروپایی در تامین امنیت منطقه‌ای خودشان افزایش خواهد یافت. همچنین که اروپا بایستی تبدیل به مقصد صادرات انرژی آمریکا گردد که به معنای قطع پای روسیه از این تجارت است. آن چه که مشخص دستان بازتر مسکو نسبت به گذشته است. هرچند که به نظر می‌رسد تهدید گسترده و آشکار منافع آمریکا در اروپا، پای آمریکا را به مسائل خواهد کشید.

هند از منظر روسیه در سند امنیت ملی آمریکا

کمی پس از انتشار سند امنیت ملی آمریکا در نوامبر ۲۰۲۵، ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه سفری مهم به هند داشت. سفری که نشان داد مسکو و دهلی روابط پیشین خود را کنار نخواهند گذاشت و همچنان به تعمیق روابط ادامه خواهند داد. با این حال اشارات بسیاری که سند به هند و منطقه‌ی هند و اقیانوسیه دارد، دارای معانی خاصی برای مسکو است.

در حالی که کرملین به دنبال تعمیق روابط با هند است تا این شریک تجاری و همکار نظامی را در کنار خود نگه دارد، به نظر می‌رسد که باید با چالش‌های بزرگی در این زمینه روبرو گردد. با توجه به اهمیت بالای هند در سند امنیت ملی و جایگاه ویژه‌ی آن در منطقه‌ی هند و اقیانوسیه، طبیعتاً واشنگتن به دنبال همگرایی و نزدیکی بیشتر با دهلی و همراهی آن با سیاست‌ها و منافع آمریکا و غرب است. در نتیجه تمرکز بیشتری را بر روی هند خواهد داشت. در نتیجه این امر افزایش نفوذ مسکو بر دهلی را تحت الشعاع قرار خواهد داد. موضوعی که کرملین را به این امر و خواهد داشت تا با اعطای امتیازات ویژه، تمرکز بیش از پیش بر روابط با هند و افزایش ملاحظات نسبت به منافع آن، دهلی را از خود دور نکند.

چرایی جای خالی روسیه در سند

در رابطه با چرایی کم رنگ شدن آشکار و مستقیم روسیه در سند امنیت ملی دولت دوم ترامپ، می‌توان دو فرض را مورد بررسی قرار داد. نخست این که آمریکا به معنای واقعی کلمه روسیه را دیگر خطری برای امنیت ملی خود تلقی نمی‌کند بلکه اقدامات روسیه را در دسته‌ی اقداماتی تلقی می‌کند که به شکل غیر مستقیم منافع آمریکا را تحت الشعاع قرار می‌دهند. از این رو روسیه را در سند امنیت ملی خود حذف نموده است.

دوم آن که در بحبوحه‌ی مذاکرات اوکراین که اکنون در اوج قرار دارد، کاخ سفید قصد داشت با حذف روسیه از سند، از تحریک کرملین امتناع ورزد تا در مذاکرات موضعی سختگیرانه اتخاذ نکند. در غیر این صورت با توجه به حساسیت کرملین نسبت به اقدامات ضد روسی و تلاش‌های آمریکا در جهت تعدیل مواضع سخت مسکو، اشاره‌ی مستقیم به روسیه در سند امنیت ملی می‌توانست در نگاه مقامات کرملین نسبت به رویکرد کاخ سفید به روسیه ایجاد تردید نماید.



چین در سند امنیت ملی آمریکا - ۲۰۲۵

از زمان ریاست جمهوری ریچارد نیکسون، انتشار سند راهبرد امنیت ملی ایالات متحده توسط رؤسای جمهور به سنتی نانوشته در نظام سیاسی آمریکا تبدیل شده است؛ امری که زمینه‌ای را فراهم کرده است تا هر دولت، برداشت خود از محیط امنیتی بین‌المللی، تهدیدها و فرصت‌های راهبردی، اولویت‌های سیاست خارجی و دفاعی و شیوه مواجهه با رقبا و متحدان را به صورت مکتوب و رسمی تبیین کند. این اسناد نه تنها بازتاب‌دهنده جهت‌گیری‌های کلان سیاست خارجی هر دولت هستند، بلکه به عنوان ابزار گفتمانی و راهنمای عملی برای هماهنگی میان نهادهای سیاسی، نظامی و امنیتی ایالات متحده و نیز ارسال پیام‌های راهبردی به بازیگران بین‌المللی عمل می‌کنند. بر این اساس، بررسی سند راهبرد امنیت ملی ایالات متحده آمریکا به عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ نظام بین الملل و تحلیل نوع ادراک این کشور نسبت به چین، که از شرکای راهبردی جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌آید، ضرورت می‌یابد؛ چراکه این ادراک‌ها نقشی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به راهبردهای کلان آمریکا، الگوهای رقابت قدرت‌های بزرگ و پیامدهای ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی آن‌ها در سطح منطقه‌ای و جهانی دارند؛ در ادامه نویسنده با رویکردی تطبیقی میان دو سند ۲۰۱۷ و ۲۰۲۵ امنیت ملی آمریکا که شامل دو دوره ریاست جمهوری ترامپ می‌شود؛ به موشکافی این سند می‌پردازیم.

مقابله با نفوذ چین

در بخش‌های مختلف سند، مقابله با نفوذ خصمانه خارجی به عنوان یکی از اهداف آمریکایی‌ها مشخص شده است. در بخش‌هایی که به نیم‌کره غربی می‌پردازند، مسئله مقابله با نفوذ خصمانه خارجی و مالکیت خارجی بر دارایی‌های حساس در منطقه مطرح شده و از آن جایی که تنها قدرت بانفوذ در نیم‌کره غربی به جز خود آمریکا که توانایی ایجاد چالش و نگرانی برای آمریکا را دارد چین است، مشخص می‌شود هدف سند از مقابله با نفوذ خصمانه خارجی در واقع چین است. چین همچنین سرمایه‌گذاری‌های زیادی بر زیرساخت‌هایی در آمریکای جنوبی انجام داده که باعث تقویت نفوذش در منطقه و وابستگی تعدادی از کشورهای آمریکای جنوبی و کارائیب به آن شده است. بر این اساس، سند تأکید می‌کند که «...نیم‌کره‌ای که عاری از نفوذ خصمانه خارجی یا مالکیت خارجی بر دارایی‌های کلیدی باشد، از زنجیره‌های تأمین حیاتی پشتیبانی کند، و دسترسی مستمر ما به نقاط راهبردی کلیدی را تضمین نماید»^{۱۳}

۱۳. we want a Hemisphere that remains free of hostile foreign incursion or ownership of key assets, and that supports critical supply chains; and we want to ensure our continued access to key strategic locations



دکترین گوام برای همیشه

دکترین گوام، که از دوران ریاست جمهوری نیکسون مطرح شد، همچنان در ادبیات سیاسی جمهوری خواهان مشاهده می‌شود، اگرچه شیوه بازنمایی آن در دوره‌های مختلف ریاست جمهوری ترامپ متفاوت است. در دور نخست ریاست جمهوری ترامپ، تأکید بر مرکزیت ایالات متحده در رهبری ائتلاف‌ها بود؛ به گونه‌ای که کشورهای منطقه خواستار رهبری پایدار آمریکا در قالب پاسخی جمعی شدند که از نظامی منطقه‌ای مبتنی بر احترام به حاکمیت و استقلال حمایت کند.

«کشورهای سراسر این منطقه خواستار تداوم رهبری ایالات متحده در قالب پاسخی جمعی هستند که نظامی منطقه‌ای مبتنی بر احترام به حاکمیت و استقلال کشورها را حفظ کند.»^{۱۴}

اما در دور دوم ریاست جمهوری ترامپ، نگاه به ائتلاف‌ها کمی تغییر کرده و به نظر می‌رسد ایالات متحده بیشتر نقش پشتیبانی و تقویت‌کننده را در پیش گرفته است. همان‌طور که اعلام شده است، آمریکا با استفاده از دارایی‌های عظیم خود از جمله قدرتمندترین اقتصاد و ارتش جهان، نوآوری پیش‌تاز، قدرت نرم بی‌همتا و سابقه حمایت از متحدان در حال ساختن و تقویت شراکت‌ها در «هند و آرام»^{۱۵} است، تا ستون فقرات امنیت و رفاه در آینده‌ای دور شکل بگیرد یا به تعبیر «ماتو یک گام پیش و دو گام به جلو» در با هدف تبیین جایگاه خود در نیمکره غربی بردارد.

«ایالات متحده همچنان از دارایی‌های چشمگیری برخوردار است؛ نیرومندترین اقتصاد و ارتش جهان، نوآوری در سطحی پیشرو در جهان، قدرت نرم بی‌رقیب، و کارنامه‌ای تاریخی در بهره‌مند ساختن متحدان و شرکای خود؛ همه این‌ها ما را قادر می‌سازد تا با موفقیت رقابت کنیم. رئیس‌جمهور ترامپ در حال ایجاد اتحادها و تقویت مشارکت‌ها در منطقه هند-پاسیفیک است؛ مشارکت‌هایی که شالوده امنیت و رفاه دیرپای آینده خواهند بود.»^{۱۶}

۱۴. (2017: 46)- States throughout the region are calling for sustained U.S. leadership in a collective response that upholds a regional order respectful of sovereignty and independence.

۱۵. Indo-Pacific

۱۶. America retains tremendous assets—the world’s strongest economy and military, world-beating innovation, unrivaled “soft power,” and a historic record of benefiting our allies and partners—that enable us to compete successfully. President Trump is building alliances and strengthening partnerships in the Indo-Pacific that will be the bedrock of security and prosperity long into the future.



بنابراین می‌توان نتیجه گرفت، همان‌طور که در سند امنیت ملی ۲۰۲۵ همانند سند ۲۰۱۷ مورد تأکید قرار گرفته است، منطقه «هند و آرام»^{۱۷} به دلیل در اختیار داشتن تقریباً نیمی از تولید ناخالص داخلی جهان بر اساس برابری قدرت خرید (PPP) و حدود یک‌سوم آن بر اساس تولید ناخالص داخلی اسمی، همچنان در اولویت ایالات متحده آمریکا به عنوان میدان اصلی رقابت جهانی قرار دارد. با این حال، شواهد نشان می‌دهد که واشنگتن در مدیریت این منطقه از ابزارها و رویکردهایی متفاوت نسبت به گذشته بهره می‌گیرد تا اهداف راهبردی خود را دنبال کند.

«منطقه هند-پاسیفیک هم‌اکنون منبع تقریباً نیمی از تولید ناخالص داخلی جهان بر پایه برابری قدرت خرید (PPP) و یک‌سوم تولید ناخالص داخلی اسمی جهان است. این سهم در قرن بیست‌ویکم قطعاً افزایش خواهد یافت. این بدان معناست که هند-پاسیفیک همین حالا نیز یکی از میدان‌های اصلی رقابت اقتصادی و ژئوپلیتیکی قرن آینده است و همچنان چنین خواهد بود. برای شکوفایی در داخل، باید در آنجا با موفقیت رقابت کنیم و چنین هم می‌کنیم.»^{۱۸}

از ژئوپلیتیک قدرت به ژئواکونومیک بقا: تحول جنگ تجاری آمریکا با چین

در آغاز رقابت تجاری میان ایالات متحده و چین، واشنگتن عمدتاً از اهرم تجاری به عنوان ابزاری ژئوپلیتیکی برای کشاندن پکن به میز مذاکره استفاده کرد. هدف اصلی این رویکرد، پاسخ به رفتارهایی بود که آمریکا آن‌ها را تهدیدی برای نظم منطقه‌ای و جهانی تلقی می‌کرد. در این چارچوب، آمریکا بر این باور بود که چین علاوه بر بهره‌گیری از مشوق‌ها و تحریم‌های اقتصادی، از عملیات نفوذ و تهدیدات نظامی ضمنی برای هم‌راستایی دیگر کشورها با دستورکار سیاسی و امنیتی خود بهره می‌گیرد. سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی، به‌ویژه در قالب ابتکار «کمربند و راه» و راهبردهای تجاری، جاه‌طلبی‌های ژئوپلیتیکی چین را تقویت می‌کنند. علاوه بر این، تلاش‌های پکن برای نظامی‌سازی دریای چین جنوبی، آزادی‌گذر تجاری و حاکمیت کشورهای همسایه را تهدید کرده و ثبات منطقه‌ای را با چالش مواجه می‌سازد، در حالی که برنامه سریع نوسازی نظامی چین، دسترسی استراتژیک ایالات متحده به منطقه «آسیا و اقیانوس آرام»^{۱۹} را محدود می‌کند. در نتیجه، نقش آمریکا به عنوان ابرقدرت نظام بین‌الملل و در «آسیا و اقیانوس آرام» با چالش‌های جدی مواجه شده است.

۱۷. Indo-Pacific

۱۸. The Indo-Pacific is already the source of almost half the world's GDP based on purchasing power parity (PPP), and one third based on nominal GDP. That share is certain to grow over the 21st century. Which means that the Indo-Pacific is already and will continue to be among the next century's key economic and geopolitical battlegrounds. To thrive at home, we must successfully compete there—and we are

۱۹. Asia-Pacific



«اگرچه ایالات متحده در پی تداوم همکاری با چین است، چین از مشوق‌ها و تنبیه‌های اقتصادی، عملیات نفوذ، و تهدیدهای ضمنی نظامی برای ترغیب سایر دولت‌ها به تبعیت از دستورکار سیاسی و امنیتی خود استفاده می‌کند. سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی و راهبردهای تجاری چین، بلندپروازی‌های ژئوپلیتیکی آن را تقویت می‌کنند. تلاش‌های این کشور برای ایجاد و نظامی‌سازی مواضع خود در دریای جنوبی چین، جریان آزاد تجارت را به خطر می‌اندازد، حاکمیت سایر کشورها را تهدید می‌کند و ثبات منطقه‌ای را تضعیف می‌سازد. چین یک کارزار نوسازی سریع نظامی به راه انداخته است که با هدف محدود کردن دسترسی آمریکا به منطقه و فراهم کردن آزادی عمل بیشتر برای چین در آنجا طراحی شده است. چین جاه‌طلبی‌های خود را متقابلاً سودمند جلوه می‌دهد، اما سلطه چین خطر کاهش حاکمیت بسیاری از کشورها در منطقه هند-پاسیفیک را در پی دارد.»^{۲۰}

با این حال، در دور دوم رقابت تجاری، تمرکز سیاست خارجی آمریکا در قبال چین به‌طور قابل توجهی به حوزه ژئواکونومیک منتقل شد. این تغییر ناشی از این واقعیت بود که روابط اقتصادی دو کشور از زمان بازگشایی اقتصاد چین در ۱۹۷۹ همواره نامتوازن بوده است؛ رابطه‌ای که ابتدا میان یک اقتصاد پیشرفته و یک اقتصاد در حال توسعه شکل گرفت، امروز به رقابت میان دو قدرت نزدیک به هم تبدیل شده است. در این مرحله، اولویت ایالات متحده بازمتوازن‌سازی روابط اقتصادی با چین، رعایت اصل عمل متقابل و انصاف تجاری و بازیابی استقلال اقتصادی ملی است.

«در ادامه مسیر، ما روابط اقتصادی آمریکا با چین را بازتنظیم خواهیم کرد و با در اولویت قرار دادن عمل متقابل و انصاف، استقلال اقتصادی آمریکا را بازخواهیم گرداند. تجارت با چین باید متوازن بوده و بر حوزه‌های غیرحساس متمرکز شود. اگر آمریکا در مسیر رشد باقی بماند و بتواند در عین حفظ یک رابطه اقتصادی واقعاً دوسویه و سودمند با پکن این روند را ادامه دهد باید از اقتصاد ۳۰ تریلیون دلاری کنونی خود در سال ۲۰۲۵ به اقتصادی ۴۰ تریلیون دلاری در دهه ۲۰۳۰ برسد؛ امری که کشور ما را در موقعیتی قابل‌غبطه قرار می‌دهد تا جایگاه خود را به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد جهان حفظ کند. هدف نهایی ما ایجاد پایه‌ای برای پویایی اقتصادی بلندمدت است.»^{۲۱}

۲۰. "Although the United States seeks to continue to cooperate with China, China is using economic inducements and penalties, influence operations, and implied military threats to persuade other states to heed its political and security agenda. China's infrastructure investments and trade strategies reinforce its geopolitical aspirations. Its efforts to build and militarize outposts in the South China Sea endanger the free flow of trade, threaten the sovereignty of other nations, and undermine regional stability. China has mounted a rapid military modernization campaign designed to limit U.S. access to the region and provide China a freer hand there. China presents its ambitions as mutually beneficial, but Chinese dominance risks diminishing the sovereignty of many states in the IndoPacific"

۲۱. "Going forward, we will rebalance America's economic relationship with China, prioritizing reciprocity and fairness to restore American economic independence. Trade with China should be balanced and focused on non-sensitive factors. If America remains on a growth path—and can sustain that while maintaining a genuinely mutually advantageous economic relationship with Beijing—we should be headed from our present \$30 trillion economy in 2025 to \$40 trillion in the 2030s, putting our country in an enviable position to maintain our status as the world's leading economy. Our ultimate goal is to lay the foundation for long-term economic vitality."



به عبارت دیگر، همان‌گونه که در سند استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ ایالات متحده قابل درک بود، رابرت لایتهایزر معمار اصلی جنگ تعرفه‌ای دوران ترامپ این رویکرد را به‌عنوان یک تاکتیک ژئوپلیتیکی طراحی کرد تا با اعمال فشار اقتصادی، چین را به میز مذاکره بکشاند و سلسله‌مراتب روابط دوجانبه را مجدداً تعریف نماید. با این حال، در دور جدید ریاست جمهوری ترامپ، تمرکز اصلی در جنگ تجاری دیگر صرفاً بر مسائل سیاسی یا امنیتی نیست، بلکه تحت تأثیر عوامل ژئواکونومیک عمیق‌تری شکل گرفته است.

امروز، حضور چین به‌عنوان بازیگر محوری در زنجیره‌های تأمین باعث شده است بخش تولیدی آمریکا با چالش‌های ساختاری مواجه شود. جریان پایدار واردات کالاهای چینی با قیمت‌های رقابتی، هرچند در کوتاه‌مدت به بهبود حاشیه سود بنگاه‌های آمریکایی کمک کرده، اما در بلندمدت منجر به تضعیف پایه‌های صنعتی داخلی شده است. در چنین شرایطی، جنگ تجاری کنونی دیگر تنها ابزاری برای تعدیل رفتار ژئوپلیتیکی چین نیست، بلکه پاسخی برون‌زاد به یک بحران ژئواکونومیک است که هدف آن بازسازی استقلال صنعتی، بازگشت به تولید و تثبیت پایه‌های اقتصاد مبتنی بر بازار آمریکا در برابر وابستگی‌های راهبردی است.

همچنین در چارچوب تشدید جنگ تجاری، به نظر می‌رسد بازگشتی معنادار به منطق «دکترین شبکه متحدان» دولت بایدن در حال شکل‌گیری است؛ رویکردی که بر بسیج ظرفیت‌های اقتصادی، فناوریانه و نهادی متحدان و شرکای ایالات متحده برای مدیریت رقابت با چین تأکید دارد. همان‌گونه که در سند نیز تصریح شده است، واشنگتن با اتکا به قدرت اقتصادی جمع‌شده ائتلاف‌های خود که سهمی بیش از نیمی از اقتصاد جهانی را در بر می‌گیرد در پی آن است تا از ابزارهای ژئواکونومیک به‌صورت هماهنگ و چندجانبه بهره‌گیرد. این رویکرد، ضمن کاهش هزینه‌های یکجانبه‌گرایی، امکان مقابله مؤثرتر با رویه‌های اقتصادی چین، از جمله ظرفیت مازاد، یارانه‌های دولتی و کنترل زنجیره‌های تأمین حیاتی را فراهم می‌سازد.

در این چارچوب، جنگ تجاری دیگر صرفاً منازعه‌ای دوجانبه تلقی نمی‌شود، بلکه به رقابتی شبکه‌ای بدل می‌گردد که در آن همسویی سیاست‌های تجاری، صنعتی و فناوریانه میان ایالات متحده و متحدانش، نقش تعیین‌کننده‌ای در حفظ موقعیت راهبردی آمریکا در نظم اقتصادی بین‌المللی ایفا می‌کند. به این دلیل است که در این سند به عواملی از جمله: تقویت روابط با هند به‌عنوان بازیگر کلیدی امنیتی در «هند و آرام»، به‌ویژه از مسیر تداوم همکاری چهارجانبه «کواد»، تشویق متحدان برای سوق دادن اقتصاد چین به سمت مصرف خانوار داخلی و کاهش وابستگی آن به صادرات و ظرفیت مازاد، بسیج متحدان اروپایی و آسیایی برای تثبیت مواضع مشترک در نیم‌کره غربی و تأمین دسترسی به مواد معدنی حیاتی در آفریقا، ایجاد ائتلاف‌های ژئواکونومیک با تکیه بر مزیت‌های آمریکا در مالیه و فناوری برای شکل‌دهی به بازارهای صادراتی همسو، تقویت نقش دلار به‌عنوان ارز ذخیره جهانی از طریق توسعه بازارهای سرمایه کشورهای کم‌درآمد و پیوند پولی آن‌ها با دلار اشاره شده است.



«دوم، ایالات متحده باید با متحدان و شرکای پیمانی خود همکاری کند تا در برابر رفتارهای اقتصادی غارتگرانه مقابله کرده و از قدرت اقتصادی ترکیبی خود برای حفظ جایگاه ممتازمان در جهان بهره ببرد ... از جمله از طریق ادامه همکاری چهارجانبه با استرالیا، ژاپن و هند (کواد). علاوه بر این، ما همچنین تلاش خواهیم کرد تا اقدامات متحدان و شرکای خود را با منافع مشترکمان در جلوگیری از سلطه هر کشور رقیب واحد هماهنگ سازیم. ... این حوزه‌ها شامل زیرسطحی، فضا، هسته‌ای و دیگر حوزه‌هایی است که آینده قدرت نظامی را رقم خواهند زد، مانند هوش مصنوعی، محاسبات کوانتومی و سامانه‌های خودران، به همراه انرژی مورد نیاز برای تأمین این حوزه‌ها. علاوه بر این، روابط حیاتی دولت ایالات متحده با بخش خصوصی آمریکایی به حفظ نظارت بر تهدیدات پایدار علیه شبکه‌های ایالات متحده، از جمله زیرساخت‌های حیاتی، کمک می‌کند. ... همزمان با حفاظت از رقابت‌پذیری اقتصاد آمریکا و تقویت تاب‌آوری بخش فناوری این کشور ... در این مسیر، هدف ما باید بازگرداندن توازن نظامی مطلوب به نفع ایالات متحده و متحدانش در منطقه باشد.»^{۳۲}

رقابت برسر ریملند، نقش تایوان چیست؟

مقایسه اسناد امنیت ملی ایالات متحده در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که اگرچه چارچوب کلی بازدارندگی نظامی آمریکا در هند-پاسیفیک تداوم یافته است، اما منطق عملیاتی و توزیع نقش‌ها میان آمریکا و متحدان دچار تحول معنادار شده است. در سند ۲۰۱۷، تأکید اصلی بر حفظ «حضور نظامی پیشرو» ایالات متحده و توانایی آن برای بازدارندگی و حتی شکست مستقیم هر دشمن بالقوه قرار دارد. در این چارچوب، آمریکا خود را محور اصلی بازدارندگی می‌داند و شبکه متحدان بیشتر در نقش مکمل ظاهر می‌شوند؛ نقشی که عمدتاً از طریق همکاری‌های دفاع موشکی، تبادل اطلاعات و پشتیبانی امنیتی تعریف می‌شود.

«ما حضور نظامی پیشرو خود را حفظ خواهیم کرد، حضوری که قادر به بازدارندگی و در صورت لزوم شکست دادن هر دشمنی باشد. ما روابط نظامی دیرینه خود را تقویت خواهیم کرد و توسعه یک شبکه دفاعی قوی با متحدان و شرکای خود را تشویق خواهیم کرد. برای مثال، در زمینه دفاع موشکی با ژاپن و کره جنوبی همکاری خواهیم کرد تا به سمت توانمندی دفاع منطقه‌ای حرکت کنیم. ... همچنین همکاری‌های خود در زمینه اجرای قانون، دفاع و اطلاعات با شرکای جنوب شرق آسیا به منظور مقابله با تهدید رو به رشد تروریسم بهبود خواهیم داد.»^{۳۳}

۳۲. "Second, the United States must work with our treaty allies and partners to counteract predatory economic practices and use our combined economic power to help safeguard our prime position in the world....., including through continued quadrilateral cooperation with Australia, Japan, and the United States ("the Quad"). Moreover, we will also work to align the actions of our allies and partners with our joint interest in preventing domination by any single competitor nation. include undersea, space, and nuclear, as well as others that will decide the future of military power, such as AI, quantum computing, and autonomous systems, plus the energy necessary to fuel these domains. Additionally, the U.S. Government's critical relationships with the American private sector help maintain surveillance of persistent threats to U.S. networks, including critical infrastructure.while protecting the competitiveness of the U.S. economy and bolstering the resilience of the American technology sector..... In doing so, we should aim to restore a military balance favorable to the United States and to our allies in the region."

۳۳. (2017: 47)- "We will maintain a forward military presence capable of deterring and, if necessary, defeating any adversary. We will strengthen our long-standing military relationships and encourage the development of a strong defense network with our allies and partners. For example, we will cooperate on missile defense with Japan and South Korea to move toward an area defense capability..... We will improve law enforcement, defense, and intelligence cooperation with Southeast Asian partners to address the growing terrorist threat"



در مقابل، سند ۲۰۲۵ ضمن تأکید بر تداوم بازدارندگی، نگاه شبکه‌ای‌تر و تقسیم‌کارمحورتری را دنبال می‌کند. تمرکز ویژه بر تایوان، نه تنها به دلیل اهمیت فناورانه آن در زنجیره جهانی نیمه‌رساناها، بلکه به واسطه جایگاه ژئوپلیتیکی آن در پیوند زدن زنجیره نخست و دوم جزایر و تفکیک شمال شرق و جنوب شرق آسیا (همان طور که در تصویر شماره یک قابل مشاهده است)، نشان‌دهنده ارتقای نگاه ژئواستراتژیک به این منطقه است. در این سند، بازدارندگی در قبال چین دیگر صرفاً به حضور مستقیم نظامی آمریکا محدود نمی‌شود، بلکه به ایجاد توان «بازدارندگی یکپارچه»^{۲۴} در سراسر زنجیره نخست جزایر از طریق هم‌افزایی آمریکا و متحدان تعریف می‌گردد و خطر اقدامات تهاجمی‌تر از جانب آمریکا را در ادراک چین ایجاد می‌کند.

«حفظ توازن نظامی متعارف مطلوب، همچنان یکی از اجزای اساسی رقابت استراتژیک به شمار می‌رود. درست است که تمرکز زیادی بر تایوان وجود دارد، تا حدی به دلیل تسلط تایوان بر تولید نیمه‌هادی‌ها، اما عمدتاً به این دلیل که تایوان دسترسی مستقیم به «زنجیره دوم جزایر» را فراهم می‌کند و شمال شرق و جنوب شرق آسیا را به دو حوزه عملیاتی متمایز تقسیم می‌کند. ... ما نظامی خواهیم ساخت که قادر باشد هرگونه تجاوز را در «زنجیره اول جزایر» باز دارد. اما ارتش آمریکا نمی‌تواند و نباید مجبور باشد که این کار را به تنهایی انجام دهد. متحدان ما باید وارد عمل شوند و نه تنها بودجه، بلکه مهم‌تر از آن، اقدامات عملی بیشتری برای دفاع جمعی انجام دهند. تلاش‌های دیپلماتیک آمریکا باید معطوف به ترغیب متحدان و شرکای ما در «زنجیره اول جزایر» باشد تا اجازه دهند نیروهای آمریکایی دسترسی بیشتری به بنادر و دیگر تأسیسات آن‌ها داشته باشند، بودجه بیشتری برای دفاع خود اختصاص دهند و مهم‌تر از همه، در ظرفیت‌هایی سرمایه‌گذاری کنند که هدف آن‌ها بازدارندگی از تجاوز است»^{۲۵}

۲۴. براساس تعریف سند امنیت ملی سال ۲۰۲۲ ایالات متحده آمریکا بازدارندگی یکپارچه متشکل از یکپارچگی میان حوزه‌ها، یکپارچگی میان مناطق، یکپارچگی در سراسر طیف منازعه، یکپارچگی در سراسر دولت ایالات متحده و یکپارچگی با متحدان و شرکا است. (۲۲، ۲۰۲۲)

۲۵. "A favorable conventional military balance remains an essential component of strategic competition. There is, rightly, much focus on Taiwan, partly because of Taiwan's dominance of semiconductor production, but mostly because Taiwan provides direct access to the Second Island Chain and splits Northeast and Southeast Asia into two distinct theaters. We will build a military capable of denying aggression anywhere in the First Island Chain. But the American military cannot, and should not have to, do this alone. Our allies must step up and spend—and more importantly do—much more for collective defense. America's diplomatic efforts should focus on pressing our First Island Chain allies and partners to allow the U.S. military greater access to their ports and other facilities, to spend more on their own defense, and most importantly to invest in capabilities aimed at deterring aggression."



تصویر شماره یک - نقشه استراتژی زنجیره جزایر آمریکا

همچنین در باب شباهت نیز باید بر تاکید هر دو سند بر سیاست «چین واحد» اشاره کرد، این اشتراک، فراتر از یک عبارت دیپلماتیک تکراری، ریشه در یک محاسبه راهبردی مشترک دارد. حفظ خطوط قرمز اساسی پکن، حتی در میان تشدید تنش‌ها، همچنان مؤثرترین ابزار برای کنترل و جلوگیری از انفجار ژئوپلیتیکی در تنگه‌ی تایوان و فراتر از آن است. ایالات متحده، با وجود رویکرد تهاجمی‌تر در حوزه نظامی و فناوریانه، آگاه است که عبور از این خط قرمز می‌تواند هزینه‌ای غیرقابل محاسبه به همراه داشته باشد و به سرعت درگیری را از سطح رقابت به جنگ تمام‌عیار ارتقا دهد. بنابراین، تأکید مستمر بر سیاست چین واحد را باید نه نشانه‌ی ضعف یا عقب‌نشینی، بلکه بخشی هوشمندانه از استراتژی مدیریت بحران دانست که هدف آن حفظ فضای مانور برای رقابت شدید بدون سقوط به پرتگاه جنگ است.



دلالت بر ایران

با این سند می‌توان دلالت‌های راهبرد امنیتی ایالات متحده آمریکا بر جمهوری اسلامی ایران را در قالب دو گزاره استنباط نمود. نخست؛ گذار راهبردی ایالات متحده از رقابت صرفاً دوجانبه با چین به رقابتی مبتنی بر شبکه‌ای از متحدان، باعث شده است ایران نه فقط به عنوان یک بازیگر مستقل، بلکه به منزله حلقه‌ای از شبکه ژئواکونومیک و ژئوپلیتیکی چین درک شود. به بیان ساده‌تر، هرچند در سند مورد اشاره تنها به صورت محدود و غیرمستقیم از ایران نام برده شده، اما به زعم نویسندگان آمریکا ایران را هم یک تهدید مستقل و هم جزئی از مجموعه متحدان نزدیک به چین می‌بیند؛ مجموعه‌ای که برخی اندیشکده‌های آمریکایی از آن با عنوان «محور کرینک»^{۲۶} یاد می‌کنند. از این رو، با توجه به اینکه در این سند، چین به عنوان اصلی‌ترین رقیب راهبردی و بزرگ‌ترین چالش اقتصادی ایالات متحده معرفی می‌شود، می‌توان چنین استنباط کرد که ایالات متحده بر این باور است که نوع شراکت چین با ایران، روسیه و کره شمالی که بر ایده چندجانبه‌گرایی در برابر یک‌جانبه‌گرایی آمریکا استوار است، عملاً توان بازدارندگی و تاب‌آوری این کشورها را افزایش داده و آن‌ها را از بازیگران منفرد به عناصر یک «شبکه قدرت» ارتقا داده است.

در نتیجه، هرچه واشنگتن بیشتر در پی محدود کردن زنجیره‌های تأمین، ائتلاف‌های اقتصادی و مسیرهای ژئواستراتژیک چین باشد، نقش ایران به عنوان حلقه پیونددهنده آسیای مرکزی، غرب آسیا و مسیرهای جایگزین انرژی، تأمین امنیت انرژی و ترانزیت برای پکن پررنگ‌تر می‌شود. به عبارت دیگر، فشار آمریکا بر چین به طور ناخواسته بر ارزش ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک ایران برای پکن می‌افزاید. این وضعیت نه تنها امکان هم‌افزایی روزافزون میان تهران و پکن را افزایش می‌دهد، بلکه سطح حساسیت و نگرانی ایالات متحده نسبت به ابعاد مختلف همکاری‌های ایران و چین را نیز به طور محسوسی بالا می‌برد.

دوم، تأکید آمریکا بر «بازدارندگی یکپارچه» و توزیع بار امنیتی میان متحدان، الگوی نوینی از بازدارندگی را شکل می‌دهد که احتمال گسترش آن به سایر مناطق نیز وجود دارد. برای ایران، این تحول به معنای افزایش نقش‌آفرینی غیرمستقیم متحدان آمریکا در منطقه و بهره‌گیری هم‌زمان از ابزارهای اقتصادی، فناورانه و اطلاعاتی در کنار ابزارهای نظامی است. بنابراین، بازدارندگی ایران نیز ناگزیر باید بیش از گذشته ماهیتی چندلایه و شبکه‌ای پیدا کند و تقویت همگرایی با کشورهای منطقه را در دستور کار قرار دهد. در این چارچوب، لازم است بر تقویت دو نوع شبکه تمرکز شود:

نخست، ایجاد شبکه شرکای متعارف منطقه‌ای، از جمله پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی، که بعضاً شرکای راهبردی چین نیز به شمار می‌روند؛ دوم، شبکه متحدان نامتعارف ایران در کشورهایی مانند سوریه، عراق و لبنان. تقویت این دو سطح از شبکه‌ها می‌تواند به افزایش میدان مانور راهبردی ایران در برابر متحدان راهبردی ایالات متحده، به ویژه اسرائیل، کمک کند و ظرفیت بازدارندگی ایران را در قالبی چندبعدی و شبکه‌محور ارتقا دهد.



جمع‌بندی

در نهایت، با بررسی تطبیقی اسناد امنیت ملی ایالات متحده در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۲۵ این امر قابل مشاهده است که چین همچنان اولویت اصلی راهبردی آمریکا باقی مانده و به عنوان رقیب محوری در حوزه‌های ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و نظامی تلقی می‌شود؛ با این حال، رویکرد واشنگتن در دور جدید به سمت استراتژی شبکه‌ای متحدین گرایش یافته شبکه‌ای از متحدینی که برخلاف دور اول ترامپ نقش مرکزی‌تری دارا می‌باشند، جایی که بسیج ظرفیت‌های اقتصادی، فناورانه و امنیتی شرکا و متحدان برای رقابت با پکن در اولویت قرار دارد، تا پیش از هر چیز جایگاه آمریکا را در نیمکره غربی به عنوان منطقه‌ای حیاتی و استراتژیک تثبیت کند. اهمیت این منطقه را می‌توان در آخرین سند سفید سیاست خارجی چین در مورد آمریکای لاتین و کارائیب (منتشرشده در دسامبر ۲۰۲۵) مشاهده کرد، که در آن پکن خواهان گسترش همکاری جامع تحت ابتکارات جهانی خود همچون برنامه‌های همبستگی، توسعه و تمدن است و این امر نشان‌دهنده تلاش چین برای نفوذ بیشتر در حیط خلوت سنتی آمریکا و لزوم پاسخ هماهنگ واشنگتن از طریق ائتلاف‌های شبکه‌ای در جهت دور نگه داشتن آن از منطقه می‌باشد؛ همچنین است و با توجه به رویکردی انتقادی که در سند نسبت به نداشتن برنامه برای جنوب جهانی اتخاذ شده است، انتظار می‌رود در آینده‌ای نه چندان دور برنامه و طرحی در جهت هم افزایی با جنوب جهانی تدوین شود.



رقابت چین و آمریکا در سند امنیت ملی آمریکا - ۲۰۲۵

در این تحلیل تلاش می‌شود تا در سند جدید امنیت ملی آمریکا، نگاه آمریکا به چین به عنوان بزرگ‌ترین رقیب جهانی که در سند قبلی آن را «تنها رقیب دارای توانایی و اراده برای برهم زدن نظم مطلوب آمریکا» دیده می‌شد، فهم و راهبردهای جدید آمریکا برای مقابله با آن استخراج شود.

پذیرش چین به عنوان «قدرت همتا»

در اسناد اخیر راهبرد امنیت ملی آمریکا نگاه به چین با فراز و فرودهایی مواجه بوده است. سند امنیت ملی ۲۰۱۷ که توسط دولت اول ترامپ منتشر شد از چین (در کنار روسیه و...) به عنوان قدرت‌های «تجدید نظرطلب» یاد شده بود که «به دنبال بی‌ثبات کردن جهان» و «تلاش برای تغییر نظم بین‌المللی به نفع خود» هستند و «می‌خواهند جهانی را شکل دهند که با ارزش‌ها و منافع ایالات متحده ناسازگار است». آنها «نفوذ و منافع آمریکا را به چالش می‌کشند و در تلاش‌اند امنیت و رفاه آمریکا را تضعیف کنند». در این سند با وجود ابراز نگرانی از رشد قدرت نظامی، شیوه‌های تجاری ناعادلانه و ... اما تهدید چین عمدتاً در منطقه هند و اقیانوسیه درک می‌شد که تلاش می‌کرد «تسلط آمریکا بر منطقه هند و اقیانوسیه را کنار زده و الگوی اقتصادی دولت محور خود را گسترش داده و منطقه را به سود خود بازآرایی کند». در این سند آمریکا با همچنان با حمایت از «نظم مبتنی بر قواعد و نهادهای بین‌المللی» به دنبال بازایی «رهبری جهانی» خود بود.

در سند امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۲۲ که توسط دولت بایدن منتشر شد، تهدید چین به عنوان «تنها قدرتی که اراده و توان برهم نظم بین‌المللی را دارد» بزرگتر دیده می‌شود، و در سطح جهانی و در راستای تغییر مناسبات نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد درک می‌شود. سند با تصریح «رقابت استراتژیک» میان چین و آمریکا، دهه جاری را «دهه‌ای تعیین کننده» در رقابت قدرت‌های بزرگ و نظم جدید بین‌الملل می‌بیند.

در سند ۲۰۲۵، به نظر می‌رسد که تهدیدها از سمت چین تقلیل پیدا کرده، و دیگر نگرانی‌های دو سند قبل در مورد تهدید چین برای برهم زدن نظم بین‌المللی، ترویج اقتدارگرایی تکرار نشده است. چین در حد یک رقیب اقتصادی دیده می‌شود که آمریکا تمایل دارد «روابط اقتصادی متقابل و منصفانه‌ای» را با او برقرار کند. به لحاظ عددی نیز به نظر می‌رسد که سطح نگرانی نسبت به چین از دور قبل از ترامپ کاهش یافته است. در سند ۲۰۱۷ در حدود ۳۵ بار و در سند جدید در حدود ۲۵ بار از چین نام برده شده بود. این توجه کمتر و تلطیف ظاهری موضع سند به چین گاهی به اشتباه به منزله کاهش سطح تهدید تلقی شده است.



سند جدید، مانند اسناد گذشته چین را «یک قدرت تجدیدنظر طلب» نمی‌نامند اما «توصیف رفتارهای» مشخصی دارد که با توجه به آنچه که در سالهای گذشته در سیاست آمریکا با چین وجود داشته، بزرگترین و یا تنها مصداق این توصیفات چین است. عباراتی مانند «دشمن خارجی»، «رقیب غیرنیم‌کره‌ای»، «سرقت مالکیت معنوی»، «تهدید زنجیره‌های تامین مواد حیاتی»، «دشمن پیچیده» و... لذا بررسی دقیق‌تر و فهم راهبرد کلان و منطق درونی سند می‌تواند جزئیات بیشتری نسبت به نگاه آمریکا به چین به ما بدهد.

بررسی و تحلیل محتوای ما از سند این نگاه را تقویت می‌کند که در یک روند ده‌ساله چین توانسته است از یک تهدید در منطقه شرق آسیا و یک نگرانی در روابط تجاری، به نگرانی برای به خطر انداختن هژمونی آمریکا و نظم لیبرالی پس از جنگ سرد در سطح جهانی برسد، سیاستهای آمریکا برای مهار چین در این مدت نتیجه دلخواه آمریکا را نداشته و اکنون چین به اعتراف صریح سند به جایگاه «قدرت تقریباً هم‌تراز» با آمریکا رسیده است. اذعان به «برابری قدرت میان چین و آمریکا» و درک آمریکا از این واقعیت که دیگر تنها قدرت برتر و هژمون جهان نیست محوری ترین پیش فرض سند است. استراتژی سند نسبت به چین نیز بر مبنای این جمله تعریف می‌شود. در ادامه با استناد به سند تلاش می‌کنیم تا ضمن تاکید بر دلالت‌های این ادعا در متن، راهبرد کلان آمریکا در رقابت با چین را فهم کنیم.

تهدیدهای درک شده از سمت چین نسبت به آمریکا

در چنین شرایطی که آمریکا خود را تنها قدرت برتر و هژمون جهان نمی‌داند، دو تهدید را از سمت چین برای خود شناسایی کرده است:

۱- تهدید از بین رفتن موازنه فعلی و تسلط چین بر جهان

۲- تهدید استقلال و حاکمیت آمریکا درون مرزهای ملی

تهدید از بین رفتن موازنه فعلی و تسلط چین بر جهان

از منظر سند، آمریکا در حال حاضر در مقایسه کلان قدرت (اقتصادی، نظامی، سیاسی و...)، یک برابری نسبی را میان خود و چین احساس می‌کند اما نگران است که با ادامه روندهای گذشته، موازنه قدرت کنونی از بین رفته و چین بتواند بر جهان سلطه و تفوق یابد. در بخش اصول سیاست خارجی آمریکا در سند با عنوان «موازنه قدرت»^{۳۷}، ضمن تاکید بر این عقب نشینی خود از سلطه جهانی، هدف خود را حفظ موازنه قدرت جهانی و جلوگیری از مسلط شدن سایر رقبای (چین) ذکر می‌کند:

«همانطور که آمریکا مفهوم شوم سلطه جهانی را برای خود رد می‌کند، باید از سلطه جهانی و در برخی موارد حتی منطقه‌ای دیگران جلوگیری کنیم... آمریکا نمی‌تواند به هیچ کشوری اجازه دهد تا چنان مسلط شود که منافع ما را تهدید کند. ما با متحدان و شرکای خود برای حفظ موازنه قدرت جهانی و منطقه‌ای همکاری خواهیم کرد تا از ظهور دشمنان مسلط جلوگیری کنیم.»

^{۳۷}. Balance of Power



تهدید استقلال و حاکمیت آمریکا درون مرزهای ملی

علاوه بر نگرانی‌ها از تفوق چین بر عرصه بین‌المللی، آمریکا در بخش‌های متعدد به وضوح نگرانی از مداخله خارجی در حاکمیت خود را مطرح می‌کند و «بقا و تداوم امنیت آمریکا به عنوان یک جمهوری مستقل و دارای حاکمیت» را به عنوان اولین و مهم‌ترین هدف خود در سند بیان می‌کند.

اسناد «راهبرد امنیت ملی» سابق خصوصاً در دوره اول ترامپ و دوره بایدن نگرانی‌هایی از نفوذ خارجی در حوزه‌هایی مانند مداخله در انتخابات، حملات سایبری، وابستگی اقتصادی زنجیره‌های تأمین و... را از سمت چین و سایر رقبا درک کرده‌بودند، اما تهدیدات درک شده در این دوره از جنس تهدید عملیاتی بوده و نگرانی وجودی از آنها درک نمی‌شود که «بقا، تداوم امنیت و حفظ حاکمیت و استقلال آمریکا» درون مرزهای ملی به عنوان اولویت اول اهداف آمریکا برچسب بخورد.

توجه به تهدیدات درک شده از سمت آمریکا در محدوده مرزهای ملی آن قابل توجه است:

«از کشور، مردم، قلمرو، اقتصاد و سبک زندگی مان در برابر حمله نظامی و نفوذ خصمانه خارجی، جاسوسی، شیوه‌های تجارت غارتگرانه، قاچاق مواد مخدر و انسان، تبلیغات مخرب و عملیات نفوذ، براندازی فرهنگی یا هر تهدید دیگری علیه ملتمان، محافظت کنیم»

«جلوگیری از تحلیل حاکمیت توسط سازمان‌های فراملی و بین‌المللی، تلاش قدرت‌ها یا نهادهای خارجی برای سانسور گفتار ما یا محدود کردن حقوق آزادی بیان شهروندانمان، عملیات لابی‌گری و نفوذی که می‌خواهند سیاست‌های ما را هدایت کنند یا ما را وارد درگیری‌های خارجی کنند، و دست‌کاری حساب‌شده و سهل‌انگارانه سیستم مهاجرتی برای ایجاد بلوک‌های رأی‌دهی وفادار به منافع خارجی در داخل کشور می‌شود... ایالات متحده مسیر خود را در جهان تعیین خواهد کرد و سرنوشت خود را بدون مداخله خارجی رقم خواهد زد.»



هرچند در این تهدیدات صریحاً از چین نام برده نشده است اما غالب این تهدیدات از جمله نفوذ خصمانه خارجی، جاسوسی، شیوه‌های تجارت غارتگرانه، قاچاق مواد مخدر به طور خاص فنتانیل، تبلیغات مخرب و عملیات نفوذ برچسب‌هایی هستند که در دهه اخیر به دفعات علیه چین توسط آمریکا استفاده شده است. آمریکا در سال‌های گذشته به کرات چین را متهم کرده است که با شیوه‌های تجاری ناعادلانه‌ی خود به اقتصاد آمریکا ضربه زده است، کسری‌های بزرگ تجاری برای آمریکا به همراه آورده و مشاغل و صنایع آمریکایی را تخریب کرده است، شرکتها و دانشجویان چینی به دفعات متهم به سرقت دانش و فناوری آمریکا شده‌اند، حملات سایبری چینی‌ها به آمریکا همراه یکی از جریان‌های خبری مورد توجه بوده است و بارها آمریکا چین را متهم به مداخله و تغییر رویه‌ها در انتخابات و سیاست‌گذاری‌های آمریکا کرده‌است. هر چند بازیگران دیگری مانند روسیه و ایران نیز از برخی از این اتهامات مبرا نبوده‌اند اما مهم‌ترین و بزرگ‌ترین و در برخی موارد تنها عامل این تهدیدات از سمت آمریکا، چین دیده می‌شود؛ ده‌ها مصداق از تهدیدات نام برده شده هر سال موجب ایجاد تنش میان دو طرف، محدودیت‌های تجاری و تحریم‌ها برای چین بوده است.

نکته حائز اهمیت در درگیری‌ها، نگرانی از «حمله نظامی» به عنوان درک جدیدی از تهدیدات است. سال‌ها آمریکا خود را به دلیل ژئوپلیتیک و موقعیت جغرافیایی منطقه، برتری نظامی و بازدارندگی گسترش یافته مصون از تهدیدات نظامی مستقیم می‌دیده است. اما اکنون آمریکا امکان «حمله نظامی» به خاک خود را محتمل می‌بیند. اشاره به برنامه ساخت «گنبد طلایی» برای آمریکا برای مصون بودن از حملات موشکی، اهمیت سطح این نگرانی را نشان می‌دهد. در این مورد نیز هرچند سند صراحتاً به امکان حمله نظامی از سمت چین اشاره نمی‌کند. اما رشد و نوسازی بخش نظامی چین در سال‌های اخیر همواره یکی از بزرگ‌ترین نگرانی‌های آمریکا بوده است. پیشتر عمدتاً آمریکا نگرانی درگیری نظامی با چین در منطقه تایوان بود اما به نظر می‌رسد این نگرانی امروز به مرزهای آمریکا نیز توسعه پیدا کرده است.

راهبرد سند در مقابله با چین

با توجه به شرایط جدید در صحنه‌ی بازی رقابت قدرت قدرت‌های بزرگ، آمریکا در راهبرد امنیت ملی منتشر شده تلاش خود را برای دفع تهدیدات درک شده، حفظ موازنه قدرت و در بلند مدت بازیابی قدرت و تسلط مجدد بر جهان قرار داده است. از این منظر چند راهبرد در سند قابل شناسایی است.

کاهش «مسئولیت‌ها و وظایف جهانی»^{۲۸}

۱- تقویت بنیان‌های دفاعی و ایجاد دژ منطقه‌ای

۲- تقویت بنیان‌های درونی اقتصاد

۳- استراتژی «محاصره بزرگ» در عرصه رقابت اقتصادی جهانی

۲۸. Global burden



استراتژی آمریکا در این رقابت را عمدتاً یک راهبرد تدافعی می‌توان دید. آمریکا در این استراتژی «اقتصادی» محور اصلی رقابت میان چین و آمریکا در نظر گرفته شده است. آمریکا تلاش می‌کند تا با کاهش بارهای اضافی که در طول سالیان در حوزه‌های مختلف به لحاظ فرهنگی، ایدئولوژیک در سراسر جهان تحت عناوین نظم جهانی لیبرال و گسترش دموکراسی‌ها، اتحادهای ایدئولوژیک و ... ایجاد کرده است؛ منابع محدود خود را بر سر محور کلیدی رقابت یعنی اقتصاد متمرکز کند. آمریکا معتقد است که در این عرصه رقابت چین در حوزه اقتصادی از آمریکا پیشی گرفته است و برای حفظ موازنه قدرت و یا بازیابی تسلط خود نیازمند آن است که در حوزه اقتصادی و تجاری یک تعادل بخشی مجدد در صحنه جهانی ایجاد کند.

«دیپلماسی» «اول آمریکا»، بازیابی موازنه در عرصه تجارت جهانی را هدف قرار می‌دهد.

آمریکا معتقد است تنها در صورتی می‌تواند بازدارندگی نظامی را نیز حفظ کند که بتواند برتری فناوری و اقتصادی را بازیابی و حفظ کند. از سویی معتقد است که بازیابی توافق اقتصادی و تجاری، منوط به حفظ سطحی از بازدارندگی نظامی است. لذا با کاهش هزینه‌ها در سایر وجوه و تکیه بر توان متحدین خود، تقویت و برتری اقتصادی و بازدارندگی نظامی را هدف قرار می‌دهد.

کاهش بارهای بین‌المللی

سند با کاهش دایره «منافع ملی آمریکا» و با تبری جستن از چند جانبه‌گرایی و هزینه‌هایی که هژمونی جهانی آمریکا در سالهای گذشته بر دوش آمریکا گذاشته است برای آنکه بتواند بر رقابت با چین متمرکز شود، تلاش می‌کند تا از هزینه‌هایی که مزایا آشکاری در جهت منافع ملی آمریکا ندارند و یا به او در این رقابت کمکی نمی‌کنند، بکاهد. همچنین منابع محدود خود را از «تعهدات امنیتی» پرهزینه و کم‌بازده به حوزه‌های اقتصادی و فناورانه متمرکز کند. در این راستا تا جایی که ممکن است می‌کوشد این هزینه‌ها را بر دوش متحدان و شرکای خود قرار دهد. کاهش درگیری‌های جهانی به لحاظ مالی و راهبردی به آمریکا این فرصت را می‌دهد تا خود پایگاه اقتصادی و دفاعی خود را بازسازی کند و آزادی عمل مالی و راهبردی بیشتری برای تشدید محاصره فناورانه، فشار بر زنجیره‌های تأمین و تقویت شبکه‌های ائتلافی پیرامون چین ایجاد کند. کاهش بارهای بین‌المللی در واقع آغاز مرحله‌ای تازه از «جنگ ترکیبی» است که هدفش بیشینه‌سازی مزیت‌های آمریکا، کمینه‌سازی هزینه‌های آن، و بیشینه‌سازی هزینه‌های توسعه رقیب است.



تقویت بنیان‌های دفاعی و ایجاد دژ منطقه‌ای

تقویت حکمرانی داخلی و زیرساخت‌های ملی به عنوان بنیان قدرت خارجی برای محافظت از تهدیدات درک شده از سمت دشمن خارجی درون مرزهای ملی آمریکا و به عنوان یکی از اهداف سند در اولویت قرار گرفته است. همکاری با بخش خصوصی برای تقویت این زیرساختها و پاک‌سازی جمعیتی و مشاغل از عناصر نامطلوب بخشی از اقدامات راهبردی سند در این حوزه است.

علاوه بر اقدامات برای محافظت از زیرساخت‌های ملی و اقتصادی، «تقویت پایگاه صنعتی دفاعی و صنایع مرتبط با دفاع» و کاهش وابستگی آنها به چین، تقویت توان ارتش، بازدارندگی هسته‌ای و به طور خاص پیگیری ساخت «گنبد طلایی» برای محافظت از آمریکا از حملات نظامی و موشکی در راستای تدابیری دیده می‌شود که آمریکا برای محافظت از خاک و حاکمیت خود دنبال می‌کند.

در این استراتژی تقویت نفوذ و تمرکز قاره آمریکا تحت عنوان «متمم ترامپ از دکتترین مونروئه» به دنبال آن است تا کشورهای منطقه به عنوان یک دژ منطقه‌ای و یا دیواری حایل مانع از نفوذ دشمن خارجی به آمریکا شوند. خروج کامل چین از زیرساختها و نقاط راهبردی منطقه، همراهی کشورهای آمریکا لاتین در تأمین امنیت مرزها آمریکا، بدست گیری کنترل نقاط استراتژیک و گلوگاه‌های ترانزیتی بخشی از این راهبرد است.

تقویت بنیان‌های درونی اقتصاد

تقویت «امنیت اقتصادی» و بنیان‌های دورنی اقتصاد آمریکا به منظور کاهش آسیب‌پذیری از بازیگران خارجی (چین) در چند حوزه مورد توجه بود است. محوری‌ترین هدف در این بخش این است که دیگر آمریکا در منابع خام، قطعات و کالاهای حیاتی مورد نیاز برای اقتصاد و یا دفاع به هیچ دشمن خارجی وابسته نباشد. در این راستا «دسترسی به منابع انرژی فراوان و ارزان»، «گسترش دسترسی به منابع و فلزات حیاتی» و «صنعتی‌سازی مجدد» آمریکا مورد توجه قرار گرفته است. و به طور کلی یک زنجیره تأمین امن و قابل اعتماد در دسترسی به این مواد پیگیری می‌شود.

استراتژی «محاصره بزرگ» در عرصه رقابت اقتصادی جهانی

در عرصه تقابل اقتصادی با چین سند از ایجاد یک «تعادل جدید در روابط تجاری جهانی» و «موازنه جدید در روابط اقتصادی» صحبت می‌کند که تحت عنوان «اولیت دادن به اصل عمل‌متقابل و انصاف» بازگرداندن «استقلال اقتصادی آمریکا» هدف قرار می‌دهد. اهداف تاکتیکی متعددی در این راستا بیان می‌شود:

- پایان دادن به یارانه‌ها و استراتژی‌های صنعتی تهاجمی و هدایت‌شده توسط دولت چین؛
- پایان دادن به رویه‌های تجاری ناعادلانه؛



- پایان دادن به نابودی شغل‌ها و فرآیند صنعتی‌زدایی؛
- پایان دادن به سرقت گسترده مالکیت معنوی و جاسوسی صنعتی؛
- پایان دادن به تهدیدات علیه زنجیره‌های تأمین که دسترسی آمریکا به منابع حیاتی، از جمله مواد معدنی و عناصر خاکی کمیاب، را به خطر می‌اندازد؛
- توقف صادرات پیش‌ماده‌های فنتانیل به آمریکا
- توقف تبلیغات، عملیات نفوذ و دیگر اشکال نفوذ فرهنگی و تخریب فرهنگی.

سند یک شاخص کمی برای ارزیابی برآورده کردن این هدف تعیین می‌کند:

«ما رابطه اقتصادی آمریکا با چین را بازمتوازن خواهیم کرد و با اولویت دادن به اصل عمل متقابل و انصاف، استقلال اقتصادی آمریکا را بازخواهیم گرداند. در صورت دستیابی به یک رابطه اقتصادی واقعا سودمند با چین باید اقتصاد ۳۰ تریلیون دلاری آمریکا در سال ۲۰۲۵ به ۴۰ تریلیون دلار در دهه ۲۰۳۰ برسد.»

سند راهبرد امنیت ملی ترامپ نه تنها دو دهه سیاست آمریکا در دهه ابتدایی پس از جنگ سرد را برای بازگشایی درهای اقتصاد جهانی و اقتصاد آمریکا به روی چین اشتباه ارزیابی می‌کند، بلکه جنگ تجاری دور اول ترامپ و مقابله تجاری دوجانبه و مستقیم آمریکا با چین را هم به طور ضمنی ناکارآمد برآورد می‌کند و معتقد است که چین از طریق تقویت کنترلش بر زنجیره‌های تأمین و توسعه در بازارهای کشورهای در حال توسعه و کم درآمد و صادرات به آمریکا از طریق بازارهای واسطه خود را با فشارهای مستقیم و دو جانبه آمریکا سازگار کرده است.

ناکارآمدی اقدامات تجاری یکجانبه آمریکا (کنترل‌های صادراتی- تعرفه‌ها و محدودیت‌های بازار و سرمایه) سال‌ها است که مورد نقد بسیاری از محافل سیاست‌گذاری آمریکا بوده است. دولت بایدن بر مبنای همین نقدها تقویت اتحادها و مشارکت‌های آمریکا را در دستور کار خود قرار داد. اما تلاش‌های دوره بایدن نیز بر همراهی متحدان بر مبنای اتحادهای ایدئولوژیک در ایجاد کنترل‌های صادراتی همگام و مهار سرعت رشد چین چندان موثر نبوده است. در همین راستا سند استراتژی را دنبال می‌کند که در فروردین گذشته «بسنت»، وزیر خزانه‌داری آمریکا در آغاز جنگ تجاری آمریکا علیه شرکای تجاری خود برای اولین بار تحت عنوان «محاصره بزرگ» به آن اشاره کرد. «بسنت» در مصاحبه‌ای با تلویزیون بلومبرگ عنوان می‌کند که متحدین آمریکا متحدین نظامی خوبی بوده‌اند اما متحدان اقتصادی کاملی نیستند. افزون بر این آمریکا امیدوار است که پس از جنگ تجاری که آغاز کرده‌است بتواند با آنها تحت عنوان یک گروه برای مقابله با چین عمل کند. سند اکنون همان استراتژی را بدون آنکه از آن نامی ببرد، در بیشتر بخش‌ها بسط و توسعه داده است و ابعاد مختلف آن را روشن کرده است.





در این راهبرد، متحدین و شرکای امنیتی واشنگتن اکنون که آمریکا درگیر یک جنگ اقتصادی است باید سطح اتحادها و مشارکت خودشان را از صرف همکاری «نظامی-امنیتی» به همکاری «امنیتی-اقتصادی» ارتقا بدهند و با افزایش توان آمریکا «به عنوان یک بلوک اقتصادی منسجم» به مقابله با چین بپردازند.

«آمریکا باید با متحدان و شرکای پیمانی خود - که روی هم رفته ۳۵ تریلیون دلار به قدرت اقتصادی ما (که روی هم رفته بیش از نیمی از اقتصاد جهان را تشکیل می‌دهد) اضافه می‌کنند - همکاری کند تا با شیوه‌های اقتصادی غارتگرانه مقابله کند و از قدرت اقتصادی مشترک خود برای کمک به حفظ جایگاه برتر خود در اقتصاد جهانی و اطمینان از اینکه اقتصادهای متحد تابع هیچ قدرت رقیبی نمی‌شوند، استفاده کند.

از آنجایی که آمریکا به دنبال کاهش بارهای بین‌المللی و تعهدات خود به متحدینش است، دستیابی به این سطح از همکاری با چالش‌هایی برای آمریکا همراه است. ناکامی‌ها در همراهی کردن متحدان در دوره بایدن، تحت عناوینی مانند «اتحاد دموکراسی‌ها»، مقابله با اقتدارگرایی و... ترامپ را به سمت تاکتیک‌های اقتدارگرایانه‌تر برای «وادار کردن» متحدان سوق داده است. سند به دفعات از استفاده از ابزارهای شبه تحریمی برای تحت فشار قراردادن متحدین برای همراستا کردن سیاست‌ها و اقداماتشان در راستای تحریم‌های آمریکا علیه چین اشاره می‌کند. جنگ تجاری ترامپ در یکسال گذشته و فشار برای متحدان و شرکای اقتصادی برای پذیرش توافق‌نامه‌های تجاری جدیدی که به دنبال وادار کردن کشورها در راستای همراستایی با سیاست‌های ضد چینی آمریکا و تقویت نفوذ تجاری و اقتصادی آمریکا در این کشورها است، پیش درآمدی بر این استراتژی است.

«مدل پیشنهادی، مشارکت‌های هدفمند خواهد بود که از ابزارهای اقتصادی برای هماهنگ‌سازی انگیزه‌ها، تقسیم بار با متحدان هم‌فکر و اصرار بر اصلاحاتی که ثبات بلندمدت را تثبیت می‌کند، استفاده می‌کند.»

«شرایط اتحادهای ما و شرایطی که بر اساس آن هر نوع کمکی ارائه می‌دهیم، باید منوط به کاهش نفوذ خصمانه خارجی باشد.»

اشاره به توافقات انجام شده در سفر اخیر ترامپ به منطقه شرق آسیا، نشان می‌دهد که این توافقات به عنوان الگو و استاندارد در این زمینه عمل خواهند کرد. بررسی متن توافقات با مالزی و ویتنام نمونه‌های قابل توجهی از مداخله داخلی و فشارهای اقتصادی به عنوان الگوی تغییر در قوانین داخلی برای باز کردن بازارهایشان برای آمریکا، اعطای امتیازهای تجاری و اطلاعاتی ویژه به آمریکا، همراستایی با سیاست‌های تعرفه‌ای و کنترل صادراتی آمریکا در برابر چین و... را نشان می‌دهد که بازنمایی اولیه‌ای از مطلوب آمریکا است.

در راستای تأثیرگذاری بیشتر این راهبرد بر اساس متن سند، آمریکا تسلط بر بازارهای انرژی، تقویت هژمونی دلار و دیگر اهرم‌های مالی و اقتصادی را در دستور کار قرار خواهد داد.



لذا پیش بینی می‌شود که در سال‌های پیش رو جعبه ابزارهای تحریمی آمریکا نه تنها برای مهار دشمنان آمریکا به کار گرفته می‌شود بلکه به طور گسترده‌تر علیه شرکا و متحدین او استفاده خواهد شد. این نقطه را باید تحولی جدی در تغییر استراتژی آمریکا در مقابله با چین در یک دهه اخیر دانست. سیاست‌های بلند مدت چین در بسط توسعه نفوذ و سیاست‌های تقابلی او در مواجهه با آمریکا، آمریکا را وادار کرده است تا تمرکز خود را از «تغییر رفتار چین» به «وادارسازی / اجبار متحدان به صف‌بندی» تغییر دهد.

در این میان پیاده سازی راهبرد کشورهایی که معتقد به یک استراتژی میانه و بازی کردن همزمان میان چین و آمریکا بوده‌اند به نظر با چالش‌های اساسی مواجه می‌شود. آمریکا انتظار دارد که حداقل در زنجیره تأمین فناوری‌ها و منابع و کالاهای حساس زنجیره تأمینی جدا از چین شکل دهد و کشورها مجبورند در این میانه همان‌طور که سند تصریح می‌کند یکی را انتخاب کنند.

ما باید دوباره، خودمان را به شریک اول انتخاب همه کشورها تبدیل کنیم. انتخابی که همه کشورها در هر کجای جهان باید با آن روبرو شوند این است که آیا می‌خواهند در جهانی به رهبری آمریکا از کشورهای مستقل و اقتصادهای آزاد زندگی کنند یا در جهانی موازی که در آن تحت تأثیر کشورهای آن سوی جهان هستند.

راهبرد محاصره بزرگ علاوه بر همراهی با سیاست‌های آمریکا در سیاست‌های مستقیم مهار چین، همراهی با آمریکا در بازپس‌گیری نفوذ اقتصادی از چین در جنوب جهانی و بسط و توسعه نفوذ گروه آمریکا در آنجا را نیز انتظار دارد. سند با اذعان به واگذاری این بخش از جهان به چین، تمایل دارد متحدان آمریکا از جمله اروپا، ژاپن، کره جنوبی و دیگران، دارایی خالص خارجی ۷ تریلیون دلار دارایی خود را به میدان آورده و برای بسط نفوذ آمریکا در این بخش بکار گیرند. علاوه بر این هر چند در سند آمریکا به طور کلی راهبرد کاهش همکاری با نهادهای بین‌المللی را دنبال می‌کند اما در این زمینه معتقد به اصلاح نهادهای موجود - از جمله بانک‌های توسعه چندجانبه - و بهره‌گیری از ظرفیت و منابع مالی ۱.۵ تریلیون دلاری آنها برای ایجاد ائتلاف‌هایی است که توسعه بازار آمریکا در کشورهای جنوب جهانی تقویت می‌کنند.

رقابت بر سر مناطق نفوذ

در شرایط موازنه قدرت کنونی، چین نفوذ خود را در بسیاری از مناطق جهان از کشورهای جنوب جهانی تا متحدین آمریکا در آسیا و اروپا افزایش داده است. آمریکا نگران است که کاهش بارهای بین‌المللی ناشی از راهبرد این سند، منجر به بسط و تقویت بیش از پیش این نفوذ شود. آمریکا از سویی نه توان حفظ نفوذ خود در تمام مناطق را دارد و نه می‌تواند آنها را به راحتی واگذار کند. به نظر می‌رسد در این سطح اولویت‌هایی را به لحاظ مناطق راهبردی و ستون‌هایی برای حفظ سلطه نسبی در سایر مناطق تعیین کرده است.

به طور کلی متحدین قدیمی به دلیل وابستگی‌های بیشتر و نیم کره غربی به دلیل نزدیکی جغرافیایی، مناطق قابل دستیابی‌تری برای نفوذ کامل آمریکا ارزیابی می‌شوند. لذا اولویت را برای تسلط کامل بر این مناطق گذاشته است.





نیم کره غربی

در نیم کره غربی همانطور که در بخش های قبل گفته شد، آمریکا ایجاد یک سلطه مطلق به منظور ساخت یک دژ منطقه ای برای مقابله با چین و دستیابی به منابع و دارایی های کلیدی را در اولویت قرار داده است و به طور مفصل راهبردهای خود را برای همراه کردن منطقه بیان می کند.

شرق آسیا

شرکای منطقه شرق آسیا به عنوان بازیگران کلیدی برای ایجاد بازدارندگی و مهار چین تلقی شده اند. منطقه آسیا پاسفیک به دلیل نقش ویژه ای که سند برای آن در اقتصاد آینده جهانی قائل است، اهمیت ویژه ای می یابد. آمریکا از متحدین خود انتظار دارد که در دو جبهه بازدارندگی نظامی و مهار اقتصادی با او همراه شوند. توجه ویژه به تزلزل هند و تلاش برای همراه کردن او در این راهبرد قابل توجه است.

اروپا

در این میان سند راهبرد دوگانه ای به اروپا نسبت به سایر متحدین دارد. از یک سو به دلیل جریان های مهاجرتی و سیاست های اتحادیه اروپا، اروپا را دیگر شریکی قابل اتکا برای مقابله با چین نمی بیند. همچنین بیم آن دارد که با ادامه روندهای کنونی در سال های آتی نتواند بر اروپا و ناتو به عنوان شرکای قابل اعتماد تکیه کند. اما از سوی دیگر به تجارت با اروپا، صنایع و فناوری اروپا در رقابت با چین نیاز دارد. همچنین نگران است که با رها کردن اروپا، اروپا بیش از حال به سمت چین تمایل پیدا کند. لذا سند تصریح می کند که کنار گذاشتن اروپا یک گزینه برای آمریکا نیست:

«کنار گذاشتن اروپا گزینه نیست، زیرا انجام این کار اهدافی را که این استراتژی به دنبال دستیابی به آنهاست، تضعیف می کند».

با این پیش فرض آمریکا، تضعیف «اتحادیه اروپا» و اصلاح اروپا از طریق حمایت از احزاب ملی گرا را در دستور کار قرار می دهد. آمریکا هرچند در راستای تامین اهداف کلان استراتژی خود، حق مداخله تحت عنوان دموکراسی و سایر ارزش های لیبرال از خود سلب کرده اما با همین استدلال، دموکراسی ها و متحدان خودش را نزدیک ترین حوزه هایی می بیند که می تواند در این رقابت فرسایشی با چین در جبهه خود نگاه دارد. لذا حق مداخله در امور ایدئولوژیک دموکراسی ها از جمله اروپا و سایر کشورهای انگلیسی زبان را برای خودش محفوظ نگه می دارد.



از آنجایی که آمریکا پیش‌زمینه ایجاد اصلاحات در اروپا را ثبات می‌داند. «اروپای درگیر در بحران سیاسی نمی‌تواند اصلاحات اساسی انجام دهد.» لذا یکی از اهدافی که این راهبرد پیگیری می‌کند توقف جنگ در اوکراین و بازگرداندن ثبات به آن منطقه است. علاوه بر این، با وجود تلاش‌های آمریکا برای فاصله انداختن میان چین و اروپا از طریق ایجاد همبستگی میان چین و روسیه در جریان جنگ اوکراین، سند معترف است که جنگ اوکراین وابستگی اروپا به چین را خصوصاً به جهت انرژی افزایش داده است. لذا برقراری ثبات از این منظر نیز می‌تواند به بازسازی مدنظر آمریکا در ساختار سیاسی و اقتصادی اروپا کمک کند.

سایر مناطق

آن طور که از محتوای سند بدست می‌آید آمریکا در مناطق دیگر از جمله غرب آسیا، آسیای مرکزی، آفریقا و آمریکا، راهبرد میانه‌ای را نسبت به نفوذ چین اتخاذ کرده است. در این مناطق آمریکا بر سر نفوذ با چین رقابت می‌کند اما قصد ندارد تا به طور همه جانبه مانع از نفوذ چین شود.

«آمریکا نمی‌تواند به هیچ کشوری اجازه دهد تا چنان مسلط شود که منافع ما را تهدید کند. ما با متحدان و شرکای خود برای حفظ توازن قدرت جهانی و منطقه‌ای همکاری خواهیم کرد تا از ظهور دشمنان مسلط جلوگیری کنیم. همانطور که آمریکا مفهوم شوم سلطه جهانی را برای خود رد می‌کند، باید از سلطه جهانی و در برخی موارد حتی منطقه‌ای دیگران جلوگیری کنیم. این به معنای هدر دادن خون و ثروت برای محدود کردن نفوذ همه قدرت‌های بزرگ و متوسط جهان نیست. نفوذ بیش از حد کشورهای بزرگتر، ثروتمندتر و قوی‌تر، حقیقتی جاودانه در روابط بین‌الملل است.»

در این مناطق آمریکا نقاط کلیدی را مطرح می‌کند و تلاش می‌کند در هر منطقه‌ای حداقل مانع تسلط چین بر آن ستون‌های کلیدی شود. تسلط بر «منابع انرژی جهان» و «گلوگاه‌های راهبردی حمل‌ونقل دریایی» دو خط قرمزی هستند که در بخش‌های مختلف سند بر اهمیت حفظ آنها در مناطق مختلف اشاره شده است.

در بخش انرژی، سند به طور ویژه بازگرداندن تسلط آمریکا بر منابع انرژی (در نفت، گاز، زغال سنگ و هسته‌ای)، یک اولویت راهبردی اصلی می‌بیند که نه تنها از آن برای تقویت اقتصاد و فناوری خود بهره می‌گیرد بلکه به آن به عنوان یک اهرم فشار کلیدی در برابر دوستان و دشمنان نگاه می‌کند. توسعه نفوذ و سرمایه‌گذاری بر منابع انرژی قاره آمریکا، آفریقا به عنوان اولویت در هر دو منطقه مورد توجه قرار گرفته است. در غرب آسیا هم هر چند تلاش می‌کند منابع انرژی آن را کم اهمیت جلوه دهد اما عدم تسلط رقبا بر آنها را به عنوان یکی از منافع اساسی خود یاد می‌کند.



توجه مشابهی به تسلط بر مسیرهای ترانزیتی در نیم‌کره غربی، تنگه هرمز، دریای سرخ، تنگه تایوان و مسیرهای دریای چین جنوبی به عنوان مهم‌ترین گلوگاه‌های حمل و نقل دریایی وجود دارد که آمریکا تلاش می‌کند تسلط چین بر آنها را متوقف کرده و یا کاهش دهد.

جمع‌بندی

ماهیت سند جدید بازنگری اساسی در راهبرد آمریکا در رقابت میان قدرت‌های بزرگ است. شواهدی متعددی در سند وجود دارد که آمریکا در حال پذیرش نظم جدیدی است که خود را به عنوان تنها قدرت برتر و هژمون جهانی نمی‌بیند و اینکه نظم جدید را چگونه ارزیابی می‌کند شفافیتی وجود ندارد اما آشکارا چین را قدرتی هم‌تا می‌بیند که باید با او برای تصاحب حوزه‌های نفوذ بیشتر رقابت کند.

در این راهبرد آمریکا به دنبال تمرکز و تجمیع منابع قدرت برای یک رقابت اقتصادی بلند مدت‌تر با چین است. این به این معناست که آمریکا کانون توجه خود را از گسترش بیرونی به بازسازی و تحکیم درونی منتقل می‌کند تا پایه‌های اجتماعی و مادی رقابت راهبردی بلندمدت را ترمیم کند. در عین حال در فضای بیرونی تلاش می‌کند تا با وادارسازی متحدین، جبهه واحدی برای مهار چین شکل دهد.

در واقع هرچند سند لحن خویشتندارانه‌تری را نسبت به چین نشان می‌دهد اما برداشت کاهش تنش از آن بیش از حد ساده‌انگارانه است. آمریکا در راهبرد جدید تلاش می‌کند تا تمرکز خود را از رقابت مستقیم و دوجانبه با چین که می‌تواند واکنش‌های متقابل و شدید چین را به همراه داشته باشد، به محیط بین‌المللی که توسعه چین به آن وابسته است تغییر دهد.

کارآمدی استراتژی وادار سازی متحدین در حالی که آمریکا تعهدات خود را به متحدین کاهش می‌دهد و انتظارات را بیش از پیش افزایش می‌دهد با چالش‌های جدی مواجه خواهد بود. نگاه ابزاری به متحدین و استفاده بیش از ابزارهای شبه تحریمی علیه آنها ناگزیر اعتماد متحدین را به آمریکا کاهش داده و استراتژی محاصره بزرگ علیه چین را ناکارآمد خواهد کرد.



غرب آسیا در سند امنیت ملی آمریکا - ۲۰۲۵

سند امنیت ملی آمریکا، برخلاف اسناد پیشین امنیت ملی، دیدگاه متفاوتی به منطقه غرب آسیا دارد. طبق اذعان سند، منطقه غرب آسیا از سه جهت برای آمریکا حائز اهمیت بوده است:

۱- تامین‌کننده اصلی انرژی جهان

۲- صحنه رقابت ابرقدرت‌ها

۳- وجود تهدید سرایت درگیری‌ها به سایر نقاط جهان

که از این میان موارد اول و سوم به زعم آمریکایی‌ها رفع و مورد دوم نیز به صحنه رقابت قدرت‌های بزرگ تبدیل شده است؛ در نتیجه اعلام می‌کند که تمرکز آمریکا بر خاورمیانه از بین خواهد رفت.

این بیان موید خروج آمریکا از منطقه غرب آسیا نیست بلکه همچنان این منطقه برای آمریکا حائز اهمیت است و نمی‌خواهد این منطقه از دست برود و بر لزوم شکل‌دهی همکاری مشترک با بازیگران منطقه برای «امنیت زنجیره تأمین» تاکید کرده و منطقه را از دید «توسعه بازار» خود نیز نگاه می‌کند.

اما با توجه به درگیری‌های خود در سایر نقاط جهان (به ویژه در نیم‌کره غربی)، مجبور است تمرکز بر منطقه غرب آسیا را کاهش دهد و صرفاً در امور کلان ورود پیدا کند. در نتیجه می‌توان گفت آمریکا به دنبال مدیریت منطقه غرب آسیا از راه دور و حضور در مواقع لزوم است. طبق سند، آمریکا سه خط قرمز برای خود تعیین کرده است: امنیت رژیم صهیونیستی، باز بودن آبراه‌های منطقه و همچنین قرارنگرفتن کنترل انرژی منطقه در دستان دشمنان ایالات متحده. در صورتی که هرکدام از این موارد به مخاطره بیفتد، آمریکا آماده حضور نظامی و مستقیم است.

این نوع حضور، دست سایر بازیگران منطقه‌ای برای کنش را بازتر می‌گذارد اما این آزادی عمل باید با محوریت رژیم صهیونیستی تعریف شود. در بخشی از سند نیز بر لزوم تامین امنیت رژیم صهیونیستی و گسترش توافق ابراهیم اشاره می‌کند که در اصل برای ایجاد وابستگی کشورهای منطقه به رژیم صهیونیستی و تبدیل آن به دروازه دسترسی به غرب است. همچنین «سرمایه‌گذاری بین‌المللی» در منطقه غرب آسیا در حوزه‌های «هوش مصنوعی، هسته‌ای و فناوری دفاعی» نیز که در سند مطرح شده است، در راستای برنامه‌های عملیاتی آمریکا (نظیر ۱۲۰۲، راه‌های برای صلح منطقه‌ای و...) برای تثبیت موقعیت رژیم صهیونیستی در منطقه است.



رژیم صهیونیستی به عنوان نماینده آمریکا برای کنترل منطقه غرب آسیا نیز اقدامات خود را در چارچوب تامین منافع خود در نظم جدید برنامه‌ریزی و اجرا می‌کند. «موسسه مطالعات امنیت ملی» (INSS) که مهم‌ترین مرکز سیاست پژوهی و تصمیم‌سازی اسرائیل است، در سند منتشر شده خود درباره توصیه‌های سیاستی امنیت ملی رژیم صهیونیستی، نبرد کنونی جهان را نبرد میان دوجبهه عنوان می‌کند. جبهه بازیگران خواهان حفظ نظم فعلی (جهان غرب) در مقابل بازیگران خواهان تغییر نظم. در بخشی از این گزارش به این موضوع اشاره و بیان می‌کند:

«جبهه مقاومت جهانی که توسط رهبر ایران ابداع شد، اکنون شامل چین، روسیه، ایران، کره شمالی و افراط‌گرایان جهانی (CRINK) می‌شود. این بازیگران علیرغم اختلافات عمیق ایدئولوژیک، منافع متضاد و اصطحکاک متقابل، در چالش خود با جهان دموکراتیک-لیبرال متحد هستند. بخش قابل توجهی از کشورهای در حال توسعه به اصطلاح «غیرمتعهد» تلاش می‌کنند تا در هر دو طرف بازی کنند. ایران «محور مقاومت» را رهبری می‌کند، ائتلافی که اساساً با وجود اسرائیل مخالف است و به طور فعال برای نابودی آن تلاش می‌کند.»

همچنین درگیری‌های منطقه غرب آسیا را نه صرفاً درگیری بازیگران منطقه‌ای، بلکه محل اصلی نزاع دوجبهه مزبور دانسته و بیان می‌کند:

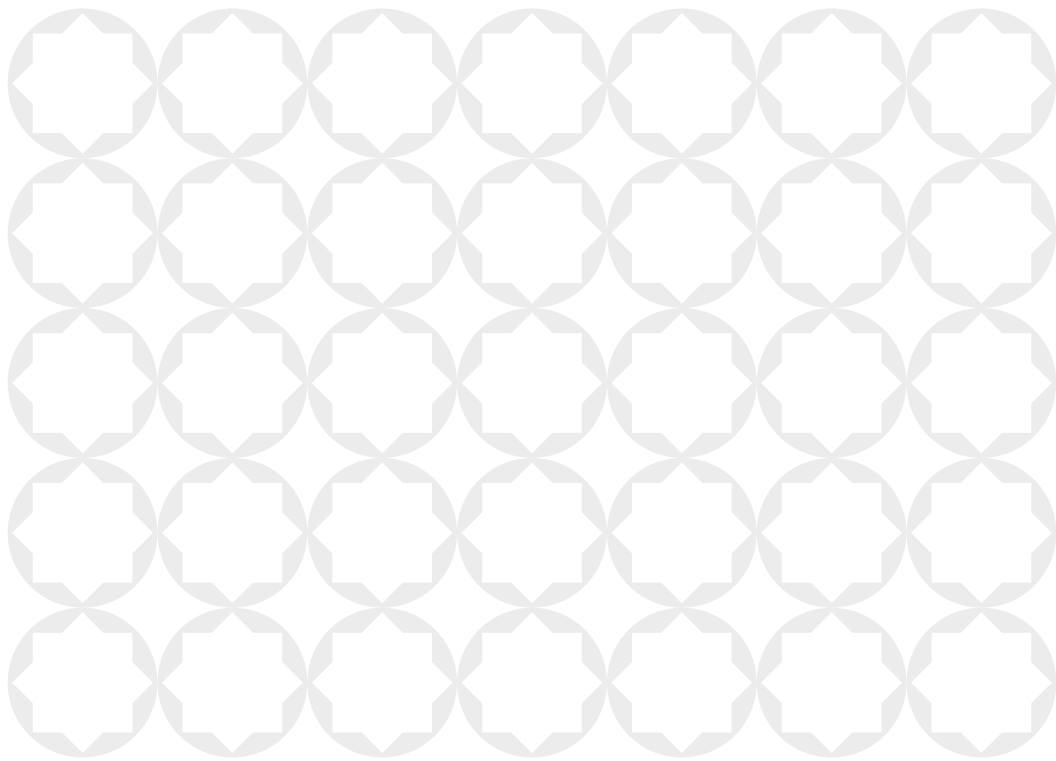
«درگیری در خاورمیانه و مبارزه برای شکست به اصطلاح «محور مقاومت» عمیقاً با تحولات جهانی و مبارزه گسترده تر برای هژمونی جهانی مرتبط است. اسرائیل باید قاطعانه خود را با اردوگاه لیبرال-دموکرات‌ها که به طور سنتی آرزوی جهانی مبتنی بر هنجارها، قوانین و توافقات را دارند، همسو کند.»

رژیم صهیونیستی برای جاییابی مطلوب در نظم جدید، دو محور را در راس اقدامات خود قرار داده است؛ تضعیف ایران و تثبیت موجودیت خود در منطقه.

تاکنون این رژیم به منظور تثبیت موجودیت خود، به دنبال افزایش تعاملات (به ویژه تعاملات اقتصادی) با کشورهای منطقه بوده است تا درهم‌تنیدگی و وابستگی به خود را افزایش دهد. اما اکنون (به ویژه پس از جنگ ۱۲ روزه)، کشورهای منطقه که به دلیل پذیرش قدرت رژیم صهیونیستی به سمت او گرایش پیدا کرده بودند، در این قدرت دچار تردید شده و روند عادی‌سازی نیز در گرو تعیین تکلیف با ایران قرار گرفته است؛ لذا رژیم صهیونیستی باید برای پیشبرد اهداف خود وارد درگیری با ایران شود. به بیان دیگر، منطقه برای رسیدن به نقطه تعادل، ناچار به افزایش تنش است.



با توجه به مطالب فوق به نظر می‌رسد درگیری و تنش میان جمهوری اسلامی و رژیم صهیونیستی حتمی است؛ اما با توجه به این که این درگیری، حداقل دو مورد از سه خط قرمز آمریکا را به خطر می‌اندازد (امنیت اسرائیل، امنیت آبراه‌ها برای آمریکا و متحدانش)، باید انتظار ورود مستقیم آمریکا را نیز داشت. در نتیجه باید هزینه ورود آمریکا در حمایت از رژیم صهیونیستی را بالا برد. به این منظور، جمهوری اسلامی باید تصویر تصاعد تنش در منطقه را ترسیم کند. یعنی این ادراک که درگیری رژیم صهیونیستی با هریک از بازیگران، صرفاً محدود به پاسخ از همان نقطه و محدود به رژیم صهیونیستی می‌شود، برهم خورده و سایر بازیگران نیز وارد میدان شوند. همچنین پاسخ‌ها باید بالاتر از آستانه درگیری‌های قبلی باشد. یعنی هم باید وسعت و هم شدت پاسخ و درگیری را در صورت ورود رژیم صهیونیستی به درگیری افزایش داد تا معادله هزینه-فایده برای آمریکایی‌ها برهم بخورد.



ISA CENTER
International & Strategic
Analysis Center